

فصل پنجم

سه آلترناتیو در چپ

حمایت از جنبش اصلاحات سیاسی، جنبش برای
دموکراسی از پائین، جنبش سوسیالیستی کارگران

تا اینجا تحلیل ما ماهیت طبقاتی جنبش اصلاحات سیاسی را نشان داده است. اما اپوزیسیون چپ حامی دوم خرداد در برابر چنین تحلیلی خواهد گفت که ماهیت طبقاتی دوم خرداد هرچه باشد، مهم اینست که این یک جنبش دموکراتیک است، و دموکراسی خواست توده ها و از جمله طبقه کارگر است. اپوزیسیون چپ حامی دوم خرداد رابطه دموکراسی و سوسیالیسم را در تئوری مارکسیسم و نزد لنین به ما یادآوری خواهد کرد (هرچند خود اکنون لنین را تکفیر میکند و به مارکسیسم هم پایبند نمانده است)، و به این ترتیب نتیجه میگیرد که طبقه کارگر باید از دوم خرداد بماند جنبشی برای بسط دموکراسی حمایت (و بعضا حمایت انتقادی) کند. مواضع چپ رادیکال را در بخش اول این فصل به تفصیل شکافتیم. چپ رادیکال از آنجا که رژیم جمهوری اسلامی را اصلاح ناپذیر میداند، همان پلاتفرمی که نزد اپوزیسیون سازشکار نشانه دموکراتیک بودن دوم خرداد است را تنها نشانه فریبکاری دوم خرداد برای نجات رژیم از خشم توده ها تلقی میکند. چپ رادیکال از دوم خرداد حمایت نمیکند و برای یک جنبش دموکراتیک از پائین تلاش میکنند. (موضع افراطی ترین بخش چپ رادیکال یعنی فراخواندن فوری به سرنگونی یا تقویت جنبش

توده ای برای سرنگونی نیز همچنان یک جنبش همگانی دموکراتیک را، یا یک انقلاب دموکراتیک را، آلترناتیو دوم خرداد قرار میدهد.) در فصل سوم تناقضات نظری و نتایج گریزناپذیر تاکتیکی موضع چپ رادیکال را دیدیم. در رابطه با مبحث این فصل، توجه به این مساله لازم است که شاخص بنیادی چه در موضع چپ رفرمیست و سازشکار و چه در موضع چپ رادیکال و سرنگونی خواه مساله دموکراسی است. انگار هر دو از این حکم واحد آغاز میکنند که اگر دوم خرداد جنبشی دموکراتیک باشد باید از آن پشتیبانی کرد و اگر نباشد باید جنبش دموکراتیکی را بمنزله آلترناتیووش آفرید. از این زاویه، اختلاف میان چپ رادیکال و چپ سازشکار بر سر تلقی آنها از دموکراسی است، اختلافی که هرچند در سطح نظری محدود به تلقی های مختلف از یک اصطلاح است، اما نتایج سیاسی متفاوتی دارد.

در مقابل چنین موضعی، من از تحلیلی که ارائه شد میخوامم نتیجه بگیرم که نه تنها حمایت از جنبش اصلاحات سیاسی آشکارا برخلاف منفعت طبقه کارگر است، بلکه دامن زدن به یک جنبش دموکراتیک از پائین نیز نمیتواند آلترناتیو طبقه کارگر در وضعیت فعلی باشد. در شرایط فعلی طبقه کارگر میباید برای شکل دادن به آلترناتیو طبقاتی خود، یعنی یک جنبش کارگری سوسیالیست تلاش کند. تنها با چنین جهتگیری ای است که طبقه کارگر قادر خواهد شد در این دوره مهم تاریخی در برابر بورژوازی بایستد؛ بورژوازی ای که میرود تا برای نخستین بار در ایران با تشکیل «دولت خود بورژوازی» منسجمتر و نیرومندتر شود.

۱- دموکراسی واقعا موجود

برای تفصیل این موضع لازمست نخست از مساله دموکراسی آغاز کنیم که همانطور که دیدیم شاخص مشترک در موضعگیری چپ سازشکار و چپ رادیکال است. دقیق شدن در معنای دموکراسی اجازه میدهد تا بتوانیم به سوالاتی از این قبیل پاسخ دهیم: چپ سازشکار به چه معنا دوم خرداد را حامل دموکراسی میداند؟ منظور چپ رادیکال از یک جنبش دموکراتیک از پائین چیست؟ آیا چنین جنبشی آلترناتیو معتبری در برابر دوم خرداد است؟ برای شروع بحث ناگزیریم از معانی مختلف دموکراسی آغاز کنیم، اما خواهیم دید که مساله ابا محدود به عرصه لغت شناسی نیست و مابه ازاء اجتماعی دارد.

از نظر لغوی معنای دموکراسی البته حاکمیت مردم است، اما تعبیر مختلفی از اینکه حاکمیت مردم متناظر با کدام رژیم سیاسی است وجود دارد. علوم سیاسی معاصر دیدگاههای مختلف از دموکراسی بمتابه شکل رژیم سیاسی را

به سه دسته تقسیم میکنند:

(۱) منشأ قدرت دولتی. این تعریف کلاسیک دموکراسی است که تکیه اش بر حاکمیت مردم است. در اینجا دموکراسی بر حسب منشأ آن تعریف میشود. نظرات ژان ژاک روسو در مورد دولت دموکراتیک بمثابه تجسم "اراده عمومی" به این دسته تعلق دارد. چنین دولت دموکراتیکی از نظر روسو میباید به دموکراسی مستقیم، یعنی شرکت تمام اهالی در دستگاه دولتی، متکی باشد. (دموکراسی مستقیم بعنوان شکل دولت پرولتاریاتی میراث مارکسیسم کلاسیک شد و دولت و انقلاب لنین نمونه مشهور بسط این ایده است.) اما تئوریهای دموکراسی غیرمستقیم، دموکراسی نمایندگی یا پارلمانی، نیز بدوا از چنین دیدگاهی آغاز کردند و پارلمان یا نمایندگان منتخب را تجسم اراده عموم رأی دهندگان یا مردم میدانستند.

(۲) هدف قدرت دولتی. برخلاف دیدگاه پیشین که دموکراسی را بر حسب منشأ آن تعریف میکند اینجا دموکراسی از روی قصد و هدف قدرت دولتی تعریف میشود. در اینجا "منفعت عمومی" معیار دموکراتیک بودن رژیم است. دولتی که منافع مردم را متحقق میکند دموکراتیک است. در ابتدا معنای ساده این دیدگاه از دموکراسی این بود که حاکمیت مردم ضامن منفعت عمومی خواهد بود، و در قرن هژدهم، چه در انقلاب امریکا و چه در انقلاب فرانسه، چنین دیدگاهی از دموکراسی نیز بدست داده شد. اما در عین حال این نظریه توضیحی برای دموکراتیک خواندن رژیم انقلابی ماوراء قانونی نیز هست که منافع عمومی را تامین میکند. در نیمه دوم قرن بیستم، همین نظریه در چین توجیه تئوری "دموکراسی نوین" مائو و در اروپای شرقی توجیه عنوان "دموکراسی خلق" برای رژیمهایی شد که توده مردم در آنها از حقوق دموکراتیک محروم بودند و حاکمیت نداشتند.

(۳) روال کار دولت. اگر در دو دیدگاه فوق مساله محوری فلسفه وجودی حکومت است، در دیدگاه سوم خصلت دموکراتیک یک رژیم سیاسی بر حسب نهادها (institutions) و روال کار (procedures) تعریف میشود. اصلی ترین جنبه در روال کار دموکراتیک در اینجا انتخاب رهبران کشور توسط مردم از طریق یک انتخابات رقابتی است. نخستین نظریه پرداز این دیدگاه از دموکراسی جوزف شومپیتر (Joseph Schumpeter) است که دیدگاههای کلاسیک از دموکراسی (بر مبنای منشأ یا هدف) را متناقض و غیرواقعی خواند و دیدگاه دموکراسی بمثابه روال کار رژیم سیاسی را بنیان گذاشت.

توضیح بیشتری در مورد این دیدگاه سوم از دموکراسی لازم است، چرا که هم اصلاحگران حکومتی و هم هواداران دوم خرداد در اپوزیسیون همین معنا از

دموکراسی را مد نظر دارند.

ساموئل هانتینگتون (Samuel Huntington)، متخصص دست راستی علوم سیاسی، توضیح میدهد که چگونه مباحثه بر سر این دیدگاه‌ها که پس از جنگ دوم جهانی اوج گرفته بود در دهه ۱۹۷۰ به نتیجه رسید و دیدگاه شومپیتر در علوم سیاسی آکادمیک تثبیت شد. هانتینگتون دیدگاه‌های کلاسیک از دموکراسی را "خردگرا، اتوپیک، ایده آلیستی" از دموکراسی می‌شمارد و دیدگاه شومپیتر را تعریفی "آمریک، توصیفی، نهادگرایانه، و برمبنای روال کار" از دموکراسی مینامد و خود تعریف فشرده زیر را بدست میدهد:

یک نظام سیاسی قرن بیستم تا به آنجا دموکراتیک (تعریف میشود) که قدرتمندترین ارگانهای تصمیمگیری جمعی در یک انتخابات ادواری، سالم، و عادلانه انتخاب شوند، و در این انتخابات کاندیداها آزادانه برای کسب رأی رقابت کنند و کلیه افراد بالغ واجد حق رأی باشند (۱).

هانتینگتون واقف است که این تعریف دموکراسی خوشایند همه نیست:

برای برخی "دموکراسی حقیقی" به معنای آزادی، برابری، برادری (شعارهای انقلاب کبیر فرانسه) است، به معنای کنترل موثر شهروندان بر سیاست، دولت مسئول، سلامت و شفافیت سیاسی، شور و مشورت عقلانی و آگاهانه، قدرت و مشارکت برابر، و دیگر فضیلت‌های مدنی است. اینها همه چیزهای خوبی هستند و اگر کسی بخواهد میتواند دموکراسی را این چنین تعریف کند. اما چنین تعریفی همان مشکلاتی را پیش می‌آورد که در تعریف دموکراسی بر مبنای منشأ و هدف پیش می‌آید. معیارهای مبهم خاصیتی برای تحلیل ندارند. انتخابات باز، آزاد، و عادلانه جوهر دموکراسی هستند. دولتهایی که محصول انتخابات اند ممکن است غیرکارآ، فاسد، کوتاه بین، غیرمسئول، تحت نفوذ منفعت گروه‌های معین، و ناتوان از اتخاذ سیاستهایی باشند که منفعت عمومی میطلبد. این خصوصیات ممکن است چنین حکومتهایی را نامطلوب کند، اما آنها را غیردموکراتیک نمیکند (۲).

یک نتیجه تعریف دموکراسی برمبنای روال کار اینست که دموکراسی دیگر مقوله‌ای کیفی نیست که در تقابل با دیکتاتوری یا استبداد معنا دارد، بلکه بدل به مقوله‌ای کمی میشود و میتوان از درجات مختلف دموکراسی سخن گفت. هانتینگتون ادامه میدهد که دموکراسی را میباید بمثابه یک طیف پیوسته (continuous variable) در نظر گرفت و شاخصهای آمریک متعددی برای سنجش میزان دموکراسی ابداع کرد که تلفیقی باشند از، مثلاً، عادلانه بودن

انتخابات، میزان ممنوعیت و محدودیت احزاب سیاسی، محدودیت آزادی بیان، و نظایر اینها (۳). به این ترتیب ما دو قطبی رژیم غیردموکراتیک و رژیم دموکراتیک نداریم، بلکه طیف گسترده ای داریم که یک سرش رژیم غیر دموکراتیک و سر دیگرش رژیم دموکراتیک است و در طول این طیف رژیمهایی که میتوان آنها را کمتر و کمتر غیردموکراتیک، یا بیشتر و بیشتر دموکراتیک خواند.

این درک کمی از دموکراسی زیربنای درک رایج علوم سیاسی از "پروسه دموکراتیزاسیون" در جهان سوم را میسازد؛ یعنی پروسه ای که در آن یک رژیم غیردموکراتیک میزان معینی از خصوصیات روال کار دموکراتیک را اتخاذ میکند و مطابق این شاخصهای کمی درجه دموکراتیک بودن آن کم کم افزایش مییابد: رژیمی که در آن نیمی از مردم رای میدهند دموکراتیک تر از رژیمی است که در آن هیچکس حق رای ندارد. رژیمی که در آن مهندسان و پزشکان اجازه شکل صنفی دارند دموکراتیک تر از رژیمی است که هیچ رسته ای چنین اجازه ای ندارد. رژیمی که در آن دو حزب اجازه فعالیت دارند دموکراتیک تر از یک رژیم تک حزبی است. و رژیمی که در آن همه احزاب مگر احزاب کمونیستی آزادند بسیار دموکراتیک تر از هر دوی آنهاست، و قس علیهذا.

تعریف دموکراسی بر مبنای روال کار و درک کمی از دموکراسی ویژه هانتینگتون نیست و اکنون نقطه شروع هر کتاب درسی علوم سیاسی است. اما اگر اینجا از هانتینگتون نقل کردیم علت اینست که او مهمترین تئورسین پروسه دموکراتیزاسیون در جهان سوم (و جهان دوم) است. همانطور که بالاتر اشاره شد، طی دو دهه اخیر حکومت های دیکتاتوری و اقتدارگرا در چندین کشور جهان سوم (برزیل، شیلی، تایوان، کره، و غیره) طی یک پروسه جای خود را به حکومت های انتخابی و دموکراتیک دادند. هانتینگتون این موارد را در یک الگوی عمومی تئوریزه کرده و به یک "موج سوم دموکراتیزاسیون" در سطح جهانی تعمیم داد که به زعم او از اواخر قرن بیستم آغاز شده و همچنان ادامه دارد. بررسی نظریه پردازی هانتینگتون فرصت دیگری میخواهد، اینجا نکته اینست که بخصوص معیار کمی دموکراسی اجازه میدهد که بتوان از پروسه دموکراتیزاسیون سخن گفت، و به این ترتیب مراحل متعددی را در این پروسه بازشناخت، و در هر یک از این مراحل گامهای کمی ای را برای کاستن از میزان اقتدار رژیم و افزودن به میزان دموکراسی رژیم بتوان مشخص کرد. در نتیجه، هانتینگتون قادر شده است یک الگوی مبسوط برای گذار تدریجی از رژیم اقتدارگرا به رژیم دموکراتیک بدست دهد. (همه قرائن حاکیست که کتاب هانتینگتون کتاب مقدس اصلاحگران حکومتی ایران است.)

۲- چپ سازشکار و محتوای طبقاتی دموکراسی در جنبش اصلاحات

به مساله ماهیت سیاسی جنبش اصلاحات سیاسی بازگردیم. آیا میتوان هدف جنبش اصلاحات سیاسی را (یعنی آنچه ما در تحلیل خود «دولت اسلامی بورژواها» نامیدیم) یک رژیم دموکراتیک خواند؟ از دیدگاه «دموکراسی بمتابه روال کار» (و دموکراسی کمی و درجه بندی شده آن) قطعاً پاسخ این سوال مثبت است. اپوزیسیون چپ سازشکار به این اعتبار میتواند پروسه اصلاحات در رژیم را یک پروسه تدریجی دموکراتیزاسیون ببیند، و جنبش اصلاحات سیاسی و دوم خرداد را بمتابه نیروی پیشبرنده این پروسه جنبشی دموکراتیک بنامد. اینکه حتی در بهترین حالت رژیم مطلوب جنبش اصلاحات آزادی بیان را محدود به رعایت حرمت اسلام خواهد کرد، اینکه احزاب کمونیستی ممنوع خواهند بود، اینکه تنها احزاب معینی اجازه فعالیت و شرکت در انتخابات خواهند یافت، اینکه تنها به انواع معینی از تشکلهای کارگری اجازه فعالیت خواهند داد، اینکه مردم در زندگی شخصی مختار نخواهند بود، اینکه بر نشر و آموزش فلسفه و جانورشناسی و زمین شناسی محدودیت خواهند گذاشت، و صدها مورد نظایر اینها، همه و همه عواملی است که "درجه" دموکراتیک بودن رژیم را کاهش میدهد؛ اما وجود رقابت انتخاباتی بین الیت سیاسی مجاز، و اینکه مردم واقعا آزادانه میتوانند رای خود را به هرکدام از کاندیداها که خواستند بدهند کفایت تا بتوان رژیم را، طبعاً به درجه ای، دموکراتیک خواند؛ و آنگاه از همین کانالهای دموکراتیک برای افزایش درجه دموکراسی در آن کوشید.

ایراد من به این نیست که اپوزیسیون چپ حامی دوم خرداد دموکراسی را چنین میفهمد و چنین بکار میبرد. چرا که همانطور که دیدیم چنین درکی از دموکراسی اکنون درک مسلط در علوم سیاسی (و کلاً در عرصه جهانی سیاست) است، و در دنیای امروز دموکراسی واقعا موجود همین است. اما سوال اینست که طبقه کارگر (و همه آن اقشاری که واقعا آزادی های سیاسی میخواهند) چرا باید از دورنمای تحقق چنین هدفی مشعوف شوند و از چنین جنبشی حمایت کنند؟

مساله اینجاست که مقوله دموکراسی، به دلایل متعدد و پیچیده ای، اکنون در سطح عمومی بدل به یک ارزش مثبت و درخود شده است. کمتر آدمی را در کمتر کشوری بتوان یافت که برابری همه شهروندان، حق ابراز وجود آزادانه هر شهروند، و نظایر اینها را بمتابه اصول بدیهی تلقی نکند، و اینها را اصولی دموکراتیک نداند. بسیج دل بستگی عاطفی و انسانی توده مردم به این اصول

برای پیشبرد اهداف دیدگاه بالینی از "دموکراسی به مثابه روال کار" یکی از بزرگترین دستاوردهای بورژوازی در قرن بیستم در سطح جهانی بوده است. اما ابعاد این پیروزی اجتماعی هرچقدر بزرگ باشد، هنوز هیچ توجیهی در تئوری مارکسیسم برای حمایت سوسیالیستها از "دموکراسی به مثابه روال کار" نمیآید. در مارکسیسم کلاسیک البته هر درجه از تحول دموکراتیک در جامعه تسهیل کننده مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر شمرده میشد، و دولت دموکراتیک بورژوایی مناسب ترین شکل دولت برای گذار به سوسیالیسم شناخته میشد. اما در مارکسیسم کلاسیک مفهوم دموکراسی همان دموکراسی کلاسیک بود. اگر در آن دوره به این معنا میشد دموکراسی را پیش شرط سوسیالیسم دانست (که در همانوقت هم فرمولبندی دقیقی نبود)، اکنون ابدا نمیتوان چنین رابطه ای بین سوسیالیسم و دموکراسی معاصر، "دموکراسی به مثابه روال کار"، برقرار کرد. فونکسیونهای دموکراسی معاصر در خدمت سلطه بورژوازی از سوی منتقدین غیرمارکسیستی همچون نوآم چامسکی نیز تجزیه و تحلیل شده است (۴). اما حتی کتابهای استاندارد علوم سیاسی نقش انتخابات و نمایندگی در دموکراسی های معاصر را به صراحت چنین ذکر میکنند: ۱- عضوگرفتن برای قشر سیاستمدار، ۲- ارتقا کارآیی سیاسی از طریق رقابت بین سیاستمداران، ۳- ایجاد مسئولیت در سیاستمداران، ۴- ایجاد مشروعیت برای رژیم سیاسی، ۵- جلب موافقت پائین (یا به اصطلاح گویاتر چامسکی، تولید توافق) (۵). هیچ چیزی از آرمانهای دموکراسی کلاسیک در اینجا باقی نماند، و کارکرد این خصوصیات برای تحکیم سلطه بورژوازی آشکار است، و از نظر تئوریک هیچ رابطه ای علی ای بین دموکراسی معاصر و سوسیالیسم نمیتوان برقرار کرد. مبلغان دموکراسی معاصر اما میگویند آیا عقل سلیم حکم نمیکند که همین دموکراسی به مثابه روال کار بهتر از حکومت استبدادی و دیکتاتوری است؟ آیا بهر حال بهتر نیست حکومت بورژوازی شکل دموکراسی روال کار را داشته باشد تا دیکتاتوری؟ هیچ آدم عاقلی نمیگوید که دموکراسی معاصر با دیکتاتوری تفاوتی ندارد، یا حتی اولی از دومی "بهتر" نیست. اما از این مقایسه چنین نتیجه گرفتن که پس طبقه کارگر باید از دموکراسی معاصر یا از جنبشی که چنین هدفی دارد حمایت کند، مثل این است که چون رعیت بودن از برده بودن بهتر است کسی میخواست تا بردگان که از برقراری نظام رعیتی حمایت کنند. شرایط دنیای امروز و نیروهای اجتماعی موجود انتخاباتهای دیگری نیز جلوی جامعه میگذارند؛ انتخابهایی که حتی وقتی بالقوه است، آلترناتیوی عملی و قابل تحقق است.

تا اینجا این نکته روشن است که طبقه کارگر ایران هیچ موجبی برای حمایت از جنبش اصلاحات سیاسی ندارد. این جنبشی است که هدفش شکلگیری «دولت خود بورژوازی» از طریق اصلاحاتی در جمهوری اسلامی حاضر است. شکل دولت مطلوب جنبش اصلاحات، حتی وقتی کاملاً به انتخابات و رای مردم متکی شود، در بهترین حالت درجه ای از روال کار دموکراتیک را در رژیم حاکم خواهد کرد که نقش آن تضمین حاکمیت بورژوازی و تحکیم مشروعیت رژیم کاپیتالیستی ایران است. چنین رژیمی در شرایط مبارزه طبقاتی کارگران تغییرات مهمی خواهد داد، به این معنا که موانع کهنه ای را حذف خواهد کرد و موانع جدیدی بر سر راه طبقه کارگر خواهد گذاشت. اما این شرایط جدید تسهیلات ویژه ای برای جنبش سوسیالیستی طبقه ایجاد نمیکند.

۳- چپ رادیکال و بی پایگی دموکراسی کلاسیک

چپ رادیکال برخلاف چپ سازشکار حاضر نیست از جنبش اصلاحات سیاسی حمایت کند و میکوشد در برابر آن یک جنبش دموکراتیک از پائین را آلترناتیو قرار دهد (۶)، اما درک خود او از دموکراسی چندان روشن نیست و تعبیر مشخص خود را از میان تعابیر مختلف از دموکراسی که پیشتر شرح داده شد برجسته نمیکند. چهره های اصلی دوم خرداد صراحتاً روایت "روال کار" از دموکراسی را در سطح نظری و عملی طرح کرده اند و همین را شکل مطلوب رژیم اصلاح شده جمهوری اسلامی می‌شمارند. آیا وقتی چپ رادیکال پلاتفرم اصلاحات دوم خرداد را با رژیم موجود ناسازگار میدانند منظورشان اینست که جنبش اصلاحات نمیتواند همین "دموکراسی بمثابه روال کار" را متحقق کند؟ آیا برای تحقق همین دموکراسی بمثابه روال کار است که جنبش توده ای از پائین ضروری است؟ اگر منظور این باشد باید گفت چپ رادیکال دچار خطای مضاعف است. نخست اینکه، همانطور که دیدیم، چنین تعبیری از دموکراسی نه با منافع بورژوازی و نه با اسلامیت رژیم تناقضی ندارند، سهل است، از نظر تحکیم سلطه سیاسی بورژوازی بر جامعه نیز بسیار کارساز است. دوم اینکه تبلیغ تحقق "دموکراسی بمثابه روال کار"، از پائین و به نیروی یک جنبش توده ای، این روایت از دموکراسی را جوابگوی خواست توده ها نمیکند، بلکه تلاش بورژوازی برای بسیج توده ها در خدمت اهداف بورژوازی را تسهیل میکند (۷).

شق دیگری که میتوان فرض کرد اینست که وقتی چپ رادیکال از دموکراسی سخن میگوید همان دموکراسی کلاسیک را مد نظر دارد، و دموکراسی بمثابه روال کار را دموکراسی پارلمانی، دموکراسی بورژوایی، دموکراسی لیبرالی و نظایر اینها می‌شمارد و آنرا جز فریب و تحریف دموکراسی نمی داند، و در

مقابل این روایت مسخ شده از دموکراسی همان دیدگاه کلاسیک از دموکراسی را، تحت عنوان دموکراسی پیگیر، دموکراسی انقلابی، دموکراسی راستین و نظایر اینها قرار میدهد. در این شق، چپ رادیکال میتواند ادعا کند که آلترناتیو مورد نظر او بسیج از پائین برای یک جنبش دموکراتیک راستین است، و این هیچ ربطی به "دموکراسی بمثابه روال کار" ندارد. با اینکه چنین تعبیری به نحو روشن از طرف چپ رادیکال بیان نمیشود، اما شخصا فکر میکنم بسیاری از سازمانهای چپ رادیکال معنای متفاوتی از منظور دوم خرداد از دموکراسی را مد نظر دارند و حتی میتوان درک آنها را معادل دیدگاه دموکراسی کلاسیک دانست. (هرچند در این شق نیز این عدم انسجام باقی میماند که چرا چپ رادیکال خواست یک جنبش بورژوایی را، یعنی جنبش اصلاحات سیاسی را، مبنی بر "دموکراسی بمثابه روال کار" دروغ و فریب و ناشدنی میپندارد.)

اما مساله اصلی اینست که در اینجا نیز اگرچه پافشاری چپ رادیکال بر آرمان دموکراسی کلاسیک قابل ستایش است، اما به مثابه یک موضع سیاسی چنین آلترناتیوی فاقد پایه اجتماعی است. تفاوت در معنا و دیدگاه هنوز صحت موضع چپ را نشان نمیدهد، چرا که اختلاف نه بر سر معانی الفاظ است و نه حتی بر سر دیدگاه های تئوریک از دموکراسی. این واقعیت که در دنیای امروز تعبیر "روال کار" از دموکراسی مسلط و رایج است تصادفی نیست و نمیتواند صرفا نتیجه تبلیغات بورژوازی باشد. ممکنست در چارچوب علوم سیاسی مساله بشکل مناظره متخصصان و پیروزی دیدگاه "دموکراسی بمثابه روال" بر نظریه های کلاسیک دموکراسی جلوه کند، اما این تنها میتواند بازتاب روندهای تاریخی ای باشد که موجب زوال پایه های دموکراسی کلاسیک و عروج دموکراسی معاصر شده اند.

از دموکراسی کلاسیک تا دموکراسی واقعا موجود

نخست یادآوری این فاکت ساده مفید است که کاپیتالیسم صنعتی و بورژوازی مدرن عامل پیدایش دولت مدرن دموکراتیک بودند (۸). در عامترین سطح تحلیلی، نظام اقتصادی کاپیتالیستی و حاکمیت اقتصادی بورژوازی با اشکال سرکوبگر حکومت ملازمه ندارد. شیوه های تولید پیشاسرمایه داری موقعیت طبقه حاکم را با اعمال زور و سلطه نظامی و فشارها و قیود سیاسی بر طبقات فرودست حفظ میکردند. اما همانطور که تحلیل مارکس در کاپیتال نشان میدهد، کاپیتالیسم سلطه خود را بر طبقه کارگر نه با مکانیزمهای فوق

اقتصادی بلکه در همان عرصه اقتصادی، و در عین رعایت برابری مبادله میان کار و سرمایه، بازتولید میکند. از اینجا نتیجه میشود که هر میزان اصلاحات دموکراتیک، یعنی وسیعترین، کاملترین و راستین ترین شکل دموکراتیک دولت، هنوز هیچ خراشی به اساس تولید سرمایه داری نمیندازد. این مهمترین پیام کار تئوریک مارکس برای جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر بود. بنابراین طبقه کارگر برای رهائی خود نمیتواند به یک انقلاب سیاسی امید ببندد، بلکه باید بنیانهای اقتصادی جامعه را دگرگون کند.

اما همین نتیجه را بسیاری غالباً به این شکل بیان کرده اند که کاپیتالیسم (مثلاً برخلاف فئودالیسم) تناقضی با دموکراسی و دولت دموکراتیک ندارد. این بیان نیز در یک سطح انتزاعی درست است اما این ضعف را دارد که از اینجا تنها با یک گام میتوان به این حکم رسید که پس روبنای سیاسی سرمایه داری میتواند دموکراسی وسیع و آزادیهای سیاسی باشد؛ و این حکم دوم قطعاً نادرست است. سرمایه داری به معنای تحلیلی و تجریدی خود تناقضی با دموکراسی ندارد، اما در جهان واقعی ما با سرمایه داری تجریدی مواجه نیستیم، و سرمایه داری همیشه در دوره تاریخی معین و در جغرافیا و جامعه معینی وجود مشخص دارد. تاریخ نشان داده که سرمایه داری مشخص چه بسا به روبنای سیاسی سرکوبگر نیاز دارد؛ و همچنین در مقاطع مشخصی نیز به روبنای دموکراتیک کاملاً نیاز داشته است. بنابراین مسأله روبنای سیاسی ضروری، یا روبنای سیاسی مناسب، برای سرمایه داری یک امر تاریخی است و نه تحلیلی.

نیاز مناسبات سرمایه داری به دموکراسی و دولت دموکراتیک یک امر تاریخی است و به دوران مشخص و شرایط معینی مربوط میشود. مشخصاً از انقلاب کبیر فرانسه در ۱۷۸۹ تا کمون پاریس در ۱۸۷۱ (یا به نظر عده ای از مورخین تا انقلابهای ۱۸۴۸ اروپا) بورژوازی برای تحکیم موقعیت اقتصادی خود نیازمند پس زدن سلطه اشراف و زمینداران است و از اینرو به بسط دموکراسی، به دولت مسئول، به جدایی دین از دولت، به آزادی فعالیت سیاسی و غیره نیاز دارد. (به استثنا انگلستان که بورژوازی پیش از انقلاب صنعتی و در سازش با اشراف شرایط لازم برای رشد خود را بدون بسط دموکراسی فراهم کرده بود.) خصوصاً باید بیاد آورد که رقابت آزاد در قرن نوزدهم تا مقطع دهه ۱۸۷۰ موتور گسترش مناسبات سرمایه داری بود. اما از دهه ۱۸۷۰ به بعد وضعیت فرق کرد. سه عامل در اینجا تعیین کننده بودند. اول، عروج چالش سوسیالیستی طبقه کارگر. همپای رشد سرمایه داری طبقه کارگر نیز رشد مییافت، و ابراز وجود آن در انقلابهای ۱۸۴۸ و سرانجام با کمون پاریس در

۱۸۷۱ سبب شد تا بورژوازی در فوائد دموکراسی تجدید نظر کند. دوم، نفس رشد سرمایه داری و بسط کاپیتالیسم صنعتی در اروپا مقاومت طبقات پیشاسرمایه داری و اشراف را درهم شکست. انقلابهای ۱۸۴۸ با اینکه عمدتاً به اهداف خود دست نیافتند، اما در متن رشد کاپیتالیسم صنعتی منجر به سازش اشراف و سلطنت با بورژوازی شدند. به این ترتیب از نظر بورژوازی کنار زدن مقاومت طبقات پیشاسرمایه داری بدون شیوه های دموکراتیک متحقق میشد. سوم، تشدید رقابت بین دولتهای استعماری و پایان دوران رقابت آزاد و عروج امپریالیسم، که منجر به شکلگیری انحصارات و دخالت دولتها چه در اقتصاد کشور و چه در رقابت میان انحصارات کشورهای مختلف شد. به این ترتیب در مقطع دهه ۱۸۷۰ نیاز بورژوازی به دموکراسی به پایان میرسد، و بعد از این تنها پیشرویهای جنبش کارگری است که حقوق دموکراتیکی نظیر حق رای عمومی را به دولتهای اروپایی تحمیل میکند.

تجربه کشورهای اروپایی مسیرهای متفاوتی را از همان آغاز پیش پای بورژوازی نخواستند. کشورهای غیرصنعتی و نیمه صنعتی قرار داد. چه از نظر اقتصادی و چه از نظر سیاسی، رشد سرمایه داری صنعتی در این کشورها عموماً الگوی رشد کاپیتالیسم در اروپا و بورژوازی انقلابی اروپا در نیمه اول قرن نوزدهم را دنبال نکرد. اما این هنوز به معنای پایان مبارزه برای دموکراسی نبود. مشخصاً در روسیه و شرق اروپا، و کمی دیرتر در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره آسیا و امریکای لاتین، وجود شماره عظیم جمعیت دهقانی به دموکراسی پایه مادی میداد. دهقانان زمین میخواستند، یعنی نهایتاً خواهان مالکیت خصوصی بودند و به این معنا یک خواست کاملاً بورژوازی داشتند. اما تحقق خواست دهقانان با مانع مناسبات کهنه ارضی مواجه بود، و این به آن معنا بود که اکنون دهقانان، مانند بورژوازی انقلابی اروپا در دوره پیش، میباید علیه امتیازات اشرافیت و سلطنت و کلیسا مبارزه کنند. دهقانان به این ترتیب حامل تاریخی دموکراسی شدند. به عبارت دیگر، اگر در دوره پیش رشد مناسبات سرمایه داری صنعتی پایه مادی دموکراسی بود، اینجا نوع معینی از رشد سرمایه داری در روستا، مالکیت خرد دهقانی، پایه مادی جدیدی برای دموکراسی میساخت. لنین در مورد روسیه اوایل قرن بیستم بیه رابطه دولت دموکراتیک و نوعی مدل رشد سرمایه داری در روستا توجه داده، ولی این امر در یک سطح عمومی تر از سوی محققان غیرمارکسیست نیز مورد تأیید قرار گرفته است (۹). بعدها نیز، در نخستین سالهای کمینترن، همین تحلیل زیربنای موضع کمینترن را نسبت به مسأله انقلاب دموکراتیک در شرق و مستعمرات میساخت.

پس از جنگ دوم جهانی بسط مناسبات سرمایه داری در کشورهای موسوم به جهان سوم شتاب گرفت. برنامه های توسعه اقتصادی و صنعتی شدن، که از جانب غرب و خصوصا امریکا بمثابة بدیلی برای نفوذ شوروی پشتیبانی میشد، حل مساله ارضی را در مرکز توجه داشت. به این ترتیب در بسیاری از کشورهای جهان سوم مناسبات کهنه ارضی در روستاها برچیده شد. در کشورهای نظیر ترکیه، ایران، پاکستان، و همچنین بسیاری از کشورهای امریکای لاتین و افریقا، گسترش مناسبات سرمایه داری در روستا متناظر با شکوفائی اقتصاد کشاورزی نبود؛ و در کشورهایی مانند تایوان و کره جنوبی و مالزی نیز که شکل خرده مالکی غالب بود و بخش کشاورزی رشد زیادی داشت، این تحول نه به نیروی جنبش دهقانی بلکه از بالا و از طریق دولت مقتدر مرکزی صورت گرفت و در نتیجه روبنای دموکراتیکی با خود به همراهی نیامد. بهررو، اکنون بسط مناسبات سرمایه داری تقریبا تمام روستاهای جهانی را پوشانده است و مساله ارضی یا مساله دهقانی دیگر تقریبا باقی نمانده است. به این ترتیب، دولت دموکراتیک متکی به بسط کاپیتالیسم خرده مالکی در روستا، و جنبش دموکراتیک متکی به جنبش دهقانی، هیچگونه پایه مادی ای در جهان معاصر ندارد. در جوامع سرمایه داری حاضر هیچ طبقه وسیع اجتماعی دیگری موجود نیست که مدل معینی از رشد سرمایه داری برای او با دموکراسی ملازمه داشته باشد. زوال دموکراسی کلاسیک به این سبب است.

آنجا نیز که دموکراسی پیش از این تحولات برقرار شده بود (اروپای غربی، امریکای شمالی، استرالیا و زلاندنو) اکنون دموکراسی رو به افول است؛ دقیقا به این سبب که در این جوامع نیز اکنون هیچ طبقه ای موجود نیست که لازمه حیات اقتصادی آن حفظ اشکال دموکراتیک دولت و سیاست باشد. از همین روست که بسیاری از جنبه های کلاسیک دموکراسی در این جوامع اکنون رنگ میبازد (بطور مثال، جدایی مذهب از آموزش و پرورش در اروپا و امریکای امروز)، قدرت موثر دولتی هرچه بیشتر در دست مقامات غیر انتخابی و غیرجوابگو (از بوروکراسی اداری گرفته تا پلیس مخفی) متمرکز میشود، و رقابت احزاب و انتخابات آزاد نیز هرچه بیشتر آشکارا به انتخاب شر کمتر بدل شده است. برخی از متخصصان علوم سیاسی نشان داده اند که افول دموکراسی در غرب ناشی از عملکرد گریزناپذیر اقتصادی نظام سرمایه داری است که نهادهای دموکراسی کلاسیک را از درون از محتوا تهی میکند (۱۰). بهررو، دموکراسی معاصر در مهد خود نیز در عمل بدل به "روال کار" شده است. این واقعیت، یعنی از میان رفتن پایه مادی ای برای دموکراسی کلاسیک در

انکشاف شیوه تولید سرمایه داری (چه در بخش صنعت و چه در بخش کشاورزی) موجب عروج دموکراسی معاصر بوده است، و غلبه دیدگاه "دموکراسی بمتابه روال کار" در علوم سیاسی تنها بازتاب ایدئولوژیک عروج عملی دموکراسی معاصر است و نه برعکس. شکل دولت دموکراتیک کلاسیک متعلق به یک دوره مشخص تاریخی بود که اکنون بسر آمده است و بازگشتنی هم نیست. دموکراسی معاصر چیزی جز روال کار نمیتواند باشد و همین که میبینیم "دموکراسی واقعا موجود" است.

به موضع چپ رادیکال در وضعیت امروز ایران بازگردیم. جنبش دموکراتیکی که چپ رادیکال در بهترین حالت میخواهد بمتابه آلترناتیوی از پائین در برابر دوم خرداد قرار دهد، یعنی یک جنبش برای تحقق آرمانهای دموکراسی کلاسیک، پایه مادی ندارد. تحقق چنین آرمان سیاسی ای در ایران امروز از دیدگاه هیچ طبقه ای ملازمه ای با اقتصاد کاپیتالیستی ندارد.

تکرار میکنم که تاکید من بر فقدان پایه مادی دموکراسی کلاسیک در ایران امروز است، و نه نفس وجود خواسته های اصیل دموکراتیک. واضح است که اکثریت زنان ایران، حتی صرفا به حکم جایگاه زن در یک حکومت اسلامی، قطعا خواهان آزادیهای فردی وسیع و بی قید و شرط هستند. یا اکثر روشنفکران بنا به ماهیت حرفه خود خواهان آزادی بی قید و شرط اندیشه و بیان هستند. اما مساله اینست که نه خود این گروهها و اقشار ظرفیت آنرا دارند، و نه چنان طبقه ای در جامعه وجود دارد، که قدرت شکل دادن به مدلی از رشد سرمایه داری را داشته باشند که در عین حال مستلزم بسط آزادیهای کلاسیک دموکراتیک و شکل دولت دموکراتیک (به معنی کلاسیک آن) برای تضمین چنین آزادهایی باشد.

بی پایگی مادی دموکراسی در سرمایه داری معاصر به این معنا نیست که جنبش این چنین اقشاری برای تحقق دموکراسی کلاسیک در خود صرفا اتوپیک میماند، بلکه خصوصا به این معناست که چنین جنبشی در عمل و بناگزی به تحکیم "دموکراسی واقعا موجود" بدل میشود. در مبارزه طبقاتی در جهان معاصر، توهمات دموکراتیک بناگزی بسود تحکیم سلطه بورژوازی عمل میکنند. برقراری حکومت کارگری و دگرگونی سوسیالیستی اقتصاد جامعه تنها راه حلی است که هم پایه مادی دارد و هم میتواند خواسته های اقتصادی و سیاسی توده وسیع را به وسیعترین شکل متحقق کند.

۴- ضرورت عینی انقلاب بیوقفه

ممکن است یک تروتسکیست (و باید گفت یک تروتسکیست بد) از این واقعیت این نتیجه را بگیرد که پس انقلاب سوسیالیستی یگانه آلترناتیو تاکتیکی در قبال جنبش اصلاحات سیاسی است. این نتیجه نادرست است، چرا که پایه مادی داشتن حکومت کارگری و انقلاب اقتصادی سوسیالیستی بمعنای عملی بودن فوری آن نیست. وقوع این امر در جهان واقعی مستلزم تامین پیش شرطهای متعددی است. اگر امروز در ایران صدها هزار کارگر در اتحادیه ها و سازمانهای سوسیالیست خود متحد بودند، اگر امروز در ایران صدها هزار کارگر متشکل وجود داشتند که جنبش اصلاحات سیاسی را بروشنی جنبش حریف طبقاتی خود میشمردند و بی هیچ ابهامی هدف آنرا تامین شرایط بهتری برای بورژوازی و کاپیتالیسم ایران میدانستند، اگر امروز در ایران صدها هزار کارگر متشکل بودند که هیچ توهمی به برقراری آزادیهای دموکراتیک به نیروی اقشار و طبقات دیگر تحت اقتصاد کاپیتالیستی ایران نداشتند، آری، اگر چنین شرایطی فراهم بود، واقعا انقلاب بلاواسطه سوسیالیستی میتوانست شعار تاکتیکی طبقه کارگر در قبال وضعیت حاضر باشد. همه مساله اینست که فاصله وضعیت امروز طبقه کارگر تا چنین تصویری را باید با مبارزه پیمود.

طبقه کارگر ایران امروز در موقعیتی نیست که بلاواسطه برای برقراری حکومت کارگری و تحول سوسیالیستی اقتصاد مبارزه کند. در طول مبارزه برای قرار گرفتن در چنین موقعیتی طبقه کارگر میباید وضعیت خود را بهبود دهد و موقعیت خود را تحکیم کند، و این به معنای تحمیل خواسته های اقتصادی و سیاسی ای بر بورژوازی ایران و دولت است. (این خواسته های اقتصادی و سیاسی سنتا در مطالبات بخش حداقل برنامه پرولتاریا بیان میشود و برای تمامی چپ ایران آشناست.) حتی در مقطعی ممکن است طبقه کارگر برای تحقق یا حفظ این خواسته های اقتصادی و سیاسی با نیروها و طبقات دیگر در عمل متحد عمل کند یا رسما وارد ائتلاف شود، یا حتی تشکیل یک دولت ائتلافی (یعنی دولتی غیرسوسیالیستی و غیرکارگری) را به صلاح خود ببیند. در همه این حالات واضح است که تحقق هیچیک از این خواستها هنوز خصلت کاپیتالیستی اقتصاد و دولت را تغییر نمیدهد. اما تحمیل چنین خواسته های اقتصادی ای متناظر با تحمیل فشارها و محدودیتهایی بر الگوی رشد اقتصادی ای است که مطلوب بورژوازی ایران است و به ضرر منافع اقتصادی بورژوازی است. به همین منوال، تحمیل چنین خواسته های سیاسی ای بر بورژوازی و دولت نیز به معنای تحمیل جنبه های دموکراتیک واقعی (دموکراسی کلاسیک) به دولت کاپیتالیستی ایران است؛ دولتی که، در صورت

عدم توفیق طبقه کارگر به تحمیل این خواستها، با تحقق کامل اصلاحات مورد نظر بورژوازی نیز در بهترین حالت "دموکراسی بمثابه روال کار" خواهد شد. اینجا ظاهرا با یک تناقض مواجه هستیم: از یکسو موقعیت عینی طبقه کارگر او را ناگزیر میکند که برای دستاوردهای دموکراتیک (دموکراتیک راستین یا کلاسیک) مبارزه کند، و از سوی دیگر دیدیم که چنین خواستهای دموکراتیک راستینی نمیتواند در سرمایه داری معاصر و در کشوری مثل ایران پایدار بماند. این تناقض بعضا از ویژگیهای وضعیت ایران ناشی میشود، اما در اساس یک معضل عمومی در تئوری و تاریخ جنبش سوسیالیستی است و راه حل نظری و عملی آن نیز مشهور و شناخته شده است: انقلاب بیوقفه.

چه در اروپای نیمه قرن نوزدهم و چه در روسیه آغاز قرن بیستم جنبش طبقه کارگر با این مساله مواجه بود که از یکسو برانداختن نظام سیاسی و اقتصادی کاپیتالیستی تنها راه رهائی او بود و از سوی دیگر ناگزیر بود برای پیشرویهای دموکراتیک، در همسویی با طبقات دیگر، مبارزه کند. یگانه شیوه منسجم حل این تناقض این بود که طبقه کارگر از هر دستاورد دموکراتیک برای مبارزه در جهت پیشروی بیشتر خود بسوی سوسیالیسم سود جوید. بنابراین، حتی در دل یک مبارزه درازمدت دموکراتیک در کشورهای اروپا در نیمه قرن نوزدهم، طبقه کارگر میباید منافع مستقل و هدف نهایی خود را، در تمایز با طبقات دمکرات، دنبال میکرد:

"(کارگران) باید خود بیشترین تلاش را برای پیروزی نهایی خود این چنین بخرج دهند که اذهان خود را نسبت به منافع طبقاتی خود روشن کنند، و اجازه ندهند که برای یک لحظه نیز فریفته عبارت پردازیهای ریاکارانه دمکراتیک و خرده بورژوازیی ای شوند که آنها را از سازماندهی مستقل حزب پرولتاریا باز میدارد، تا (بتوانند) هرچه سریعتر بمنزله یک حزب مستقل در صحنه ظاهر شوند. شعار نبرد آنها میباید این باشد: انقلاب مداوم." (۱۱)

همین شیوه برخورد به مبارزه برای دموکراسی از جانب بلشویکها در روسیه ۱۹۰۵ نیز در پیش گرفته شد. به این ترتیب روشن است که ضرورت مبارزه برای دستاوردهای دموکراسی کلاسیک برای طبقه کارگر سوسیالیست ویژه شرایط امروز ایران نیست. ویژگی وضعیت امروز ایران ناشی از دو تفاوت دیگر است که هریک نتایج مهمی برای مبارزه سیاسی طبقه کارگر ایجاد میکنند:

۱- فقدان پایه مادی برای دموکراسی. برخلاف اروپای ۱۸۴۸ (که بورژوازی میتوانست واقعا حامل خواستهای دموکراتیک کلاسیک باشد) و روسیه ۱۹۰۵ (که دهقانان حامل خواستهای دموکراتیک کلاسیک بودند)، دموکراسی کلاسیک

پایه مادی ای در ایران آغاز قرن بیست و یکم ندارد. این امر چه نتیجه سیاسی متفاوتی برای وضعیت ایران دارد؟ فقدان پایه اقتصادی و طبقاتی برای دموکراسی کلاسیک در ایران به این معناست که «انقلاب بیوقفه» که در ۱۸۴۸ و ۱۹۰۵ شیوه برخورد ضروری پرولتاریای سوسیالیست به امر انقلاب بود، در سال ۲۰۰۰ و در کشوری مثل ایران دینامیسم عینی تحول سیاسی جامعه است. هیچ دستاورد دموکراتیک کلاسیکی (و بطریق اولی هیچ دولت دموکراتیک کلاسیکی) نمیتواند در ایران پایدار بماند؛ و اگر قرار نیست سرعت از کف رود، تنها میباید از طرف یک جنبش سوسیالیست کارگری حلقه ای در پیشروی بعدی شود. اگر در روسیه ۱۹۰۵، بنا به بیان فشرده لنین، طبقه کارگر میباید از انقلاب دموکراتیک بیدرنگ و به میزان نیروی خود به سوی سوسیالیسم گذر کند، در ایران امروز معضل اینست که اگر طبقه کارگر نیرویش را نداشته باشد تا این گذار را انجام دهد دموکراسی کسب شده نیز از هم میپاشد. دموکراسی کلاسیک تنها در گذار طبقه کارگر به سوسیالیسم است که میتواند باقی بماند. این امر ضرورت حضور صف مستقل طبقه کارگر سوسیالیست را در عرصه سیاست ایران موکد میکند.

۲- عروج آلترناتیو بورژوایی "دموکراسی بمثابه روال کار". بورژوازی در اروپای ۱۸۴۸ در مبارزه برای دموکراسی ناپیگیر بود و در روسیه ۱۹۰۵ استقرار دموکراسی وسیع را از لحاظ سیاسی به زیان خود میدید، و بنابراین در هر دو مورد مشتاق سازش با اشکال سر و دم بریده دولت دموکراتیک بود. اما بورژوازی ایران در سال ۲۰۰۰، نه فقط در برقراری دموکراسی کلاسیک از نظر اقتصادی ذینفع نیست و به آن پشت کرده، بلکه با تکیه به تمام تجربه نظری و عملی طبقه خود در سطح جهانی، خود فعالانه روایتی از دموکراسی بمثابه روال کار دولت را تبلیغ میکند. و پیشتر دیدیم که "دموکراسی بمثابه روال کار" صرفاً در خدمت تحکیم سلطه سیاسی بورژوازی است، و علیرغم اشتراک لفظی با خواست تاریخی و کلاسیک دموکراسی، هیچگونه ارتباط منطقی با تسهیل پیشروی طبقه کارگر بسوی سوسیالیسم ندارد. حضور آلترناتیو بورژوایی "دموکراسی بمثابه روال کار" نه تنها وضعیت ایران امروز را از اروپای نیمه قرن نوزدهم و روسیه اوایل قرن بیستم متمایز میکند، بلکه حتی نسبت به انقلاب بهمن نیز کیفیتاً متفاوت میکند. این تفاوت چه نتیجه ویژه ای برای وضعیت ایران امروز دارد؟ مهمترین نتیجه اش اینست که مادام که یک جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر از صحنه سیاست و جامعه غائب است، هرگونه شعار و مطالبه دموکراتیکی به سود بورژوازی ایران تمام خواهد شد.

۵- طبقه کارگر و آترناتیو جنبش سوسیالیستی کارگری

همه بحثهای تفصیلی تاکنونی بر این نتیجه گیری تاکید دارند که در شرایط حاضر آترناتیو طبقه کارگر در قبال وضعیت سیاسی ایران نه حمایت (حتی حمایت مشروط و انتقادی) از دوم خرداد است و نه تلاش برای بسیج یک جنبش دموکراتیک از پائین (حتی برمبنای خواسته های دموکراتیک کلاسیک). آترناتیو طبقه کارگر در شرایط حاضر تنها تلاش برای بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر میتواند باشد.

از زاویه منافع پایه ای و اهداف نهایی طبقه کارگر، ضرورت بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر نیازی به اثبات ندارد و وظیفه محوری هر فعال سوسیالیستی شمرده میشود. اما در شرایط مشخص امروز ایران، همین کار در عین حال مبرمترین وظیفه در قبال وضعیت سیاسی حاضر است. زیرا همانطور که بحث شد تحقق مطالبات حداقل و فوری طبقه کارگر در عرصه مبارزه اقتصادی و سیاسی نیز تنها میتواند به نیروی یک جنبش سوسیالیستی کارگری به بورژوازی ایران و دولت تحمیل گردد، و تنها وقتی با دوام است که طبقه کارگر قدرت داشته باشد از آنها برای پیشرویهای بیشتر سود بجوید. به عبارت دیگر، با اینکه طبقه کارگر در حال حاضر آن قدرت را ندارد که مستقیماً برای استقرار حکومت کارگری و تحول سوسیالیستی اقتصاد مبارزه کند، اما برای مبارزه برای خواستههای حداقل خود نیز میباید بدواً بمنزله یک جنبش سوسیالیست کارگری در عرصه سیاسی امروز ایران ظاهر شود.

تمایز این نتیجه گیری با آترناتیوهای متنوعی که طیف چپ، از سازشکار و رفرمیست تا رادیکال و سرنگونی خواه، پیش می نهند آشکار است. چپ رفرمیست نیز البته خواهان بسیج طبقه کارگر است، اما برای حمایت سیاسی جنبش کارگری از دوم خرداد و حمایت اقتصادی او از مدل رشد اقتصاد کاپیتالیستی ایران. چپ رادیکال نیز از ضرورت تبلیغ و ترویج و سازماندهی سوسیالیستی طبقه کارگر سخن میگوید، اما میخواهد این کار را توأمان با بسیج دموکراتیک کارگران و توده ها برای راه اندازی یک جنبش دموکراتیک از پائین انجام دهد.

در مقطع انقلاب بهمن، چپ ایران عموماً در سودای بسیج خلق، انقلاب دموکراتیک همگانی، و برقراری "جمهوری دموکراتیک خلق" بود. اگر هم اسمی از طبقه کارگر در میان بود، بعنوان سرکردهء جبهه خلق بود و نه طبقه ای با مطالبات خاص سوسیالیستی خود. چپ ایران در دوره انقلاب بهمن آشکاراً یک چپ خلقی و غیرکارگری بود. تجربه انقلاب بهمن، مبارزه نظری مارکسیستها، و

فضای فکری بازتر تبعید پس از مدتها باعث شد تا جناح رادیکال چپ دستکم از لحاظ نظری طبقه کارگر و سوسیالیسم را مستقیماً در دستور کار روزانه خود بگذارد. اما مکان مقدس وظایف دموکراتیک همچنان محفوظ ماند. تبیینهای مختلفی برای تلفیق سوسیالیسم و دموکراسی امروز در چپ رایج است، اما تبیین مسلط نه فقط هیچگونه تناقضی بین ایندو نمیبیند، بلکه دموکراسی و سوسیالیسم را هم ارز و گاهی حتی یکسان مینگارد. سوسیالیسم همان دموکراسی بسط یافته به همه شئون زندگی اجتماعی است و... نظایر اینها. شاید بخش اعظم چپ رادیکال امروز اشکال اصلی خود در انقلاب بهمن را ضعف جنبه دموکراتیک فعالیت آندوره خود بدانند. اما چپ رادیکال ایران در انقلاب بهمن نیز به اندازه امروز دموکرات بود. فرمولبندیها البته عوض شده اند (و پس از فروپاشی اردوگاه شوروی بناچار باید عوض میشدند)، و مهمتر اینکه درک چپ از دموکراسی نیز در این فاصله تغییر کرده است. درک زمخت دوره انقلاب بهمن اکنون بدل به درکی فرهیخته (sophisticated) شده است. دیدگاه غالب چپ از دموکراسی در انقلاب بهمن دیکتاتوری خلق بود، یعنی آنچه پیشتر در همین فصل بعنوان دیدگاهی از دموکراسی بر اساس قصد و هدف دولت نامیدیم. "جمهوری دموکراتیک خلق" از آنجا دموکراتیک بود که هدفش تامین منافع طبقات خلقی بود. امروز دیدگاه غالب در چپ "دموکراسی برمبنای روال کار" است و یا در چپ رادیکال "دموکراسی بر اساس منشأ". تعبیر چپ از دموکراسی متناسب با چرخش دستگاه فکری چپ تغییر کرده است، اما مساله بنیادی تر اینست که از انقلاب بهمن تا امروز دموکراسی، حال با هر درکی، محور ثابت دستگاه فکری چپ ایران باقی مانده است. به این ترتیب، حتی از لحاظ نظری نیز، محتوای طبقاتی چپ ایران امروز نیز به اندازه دوره انقلاب بهمن غیرکارگری است.

آلترناتیو بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر در قبال وضعیت سیاسی امروز ایران به احتمال زیاد از جانب چپ رادیکال متهم به انتزاعی بودن و یکجانبه نگری خواهد شد. در مقابل، چپ رادیکال (غالباً صادقانه) میپندارد که تاکید او بر بسیج وسیع دموکراتیک و توده ای از پائین تاکتیک مبارزاتی درست است، چرا که خواسته های طرح شده در جامعه و بالانس قوای موجود را مد نظر دارد. بنابراین لازمست دوباره تاکید کنم که تلاش برای شکل دادن به یک جنبش سوسیالیستی کارگری بمنزله یک جنبش نیرومند اجتماعی در عین حال یگانه آلترناتیو واقعی برای ممکن ساختن پیشرویهای جزئی اقتصادی و سیاسی، یا تحقق خواسته های دموکراسی راستین (کلاسیک)، در وضعیت حاضر است.

همانطور که اشاره شد، توازن قوای طبقاتی میان بورژوازی و پرولتاریا امروز با دوره انقلاب بهمن متفاوت است. و یک تفاوت عمده آن در اینست که بورژوازی در آن دوره از چنین قدرت ایدئولوژیک و سیاسی ای برخوردار نبود که آلترناتیو "دموکراسی بمثابه روال کار" را طرح کند. در نتیجه در مقطع حاضر طرح خواسته های دموکراتیک کلاسیک و مبارزه برای آنها عملاً مشروط به اینست که نیروی اجتماعی متفاوتی که خود ظرفیت تحقق خواسته های دموکراتیک کلاسیک را دارد، با نهادها و ارگانهای اقتدار متمایز خود، در صحنه سیاست حضور داشته باشد. این شرط تنها ضامن کارساز بودن مبارزه برای دموکراسی کلاسیک است، و در غیر اینصورت نفس طرح خیرخواهانه ترین شعارهای دموکراتیک راستین نیز به سود بورژوازی و "دموکراسی روال کار" او تمام خواهد شد. به عبارت دیگر، در وضعیت سیاسی امروز ایران، مسأله مبرم به میدان آوردن آن نیروی اجتماعی است که میتواند، در تقابل با جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی، عامل (agent) تغییر رادیکال اجتماعی باشد (۱۲).

این عامل اجتماعی نه جنبش دانشجویی است و نه جنبش زنان و نه حتی کارگران منفرد و مستحیل شده در یک جنبش بیشکل توده ای. این عامل اجتماعی تنها حرکت متشکل سوسیالیستی کارگران میتواند باشد. و تنها در صورت اعلام حضور نیرومند جنبش سوسیالیست کارگری است که نیروی اقشار و طبقات دیگر نیز میتواند در مبارزه برای تحمیل خواسته های دموکراسی کلاسیک به بورژوازی بکار گرفته شود.

اهمیت سیاسی بحثی که درباره پایه مادی زوال دموکراسی کلاسیک و عروج دموکراسی معاصر داشتیم خود را تماماً اینجا نشان میدهد. دموکراسی کلاسیک و دموکراسی معاصر صرفاً دو دیدگاه نظری نیستند که با روشنگری تبلیغی بتوان آنها را در سطح جامعه از هم تفکیک کرد. توده مردم در پی تحقق محتوای دیدگاههای نظری مختلف از دموکراسی نمیروند، توده ها از میان آلترناتیوهای اجتماعی موجود، از میان آلترناتیوهایی که عملی و قابل حصول مینمایند، به دنبال آن چشم اندازی میروند که خواسته هاشان را به نحوی یا تا حدی برآورده میکند؛ یا خیال میکنند که میتواند برآورده کند. تنها طبقات اصلی جامعه قادر به طرح این آلترناتیوها هستند. شرط هرژمونیک شدن آلترناتیو طبقه کارگر، حتی در مبارزه برای خواسته های دموکراتیک کلاسیک، این است که طبقه کارگر بتواند آن نیروی اجتماعی ای که میتواند ضامن تحقق آن باشد را به جامعه نشان دهد. اگر چنین نیروی اجتماعی ای غایب باشد، هیچ روشنگری ای درباره دموکراسی راستین قادر نخواهد بود توده ها را از خزیدن بزیر پرچم بورژوازی بازدارد. نفس طرح مطالبات دموکراتیک راستین،

بدون اینکه مابه‌ازایی در توازن نیروهای سیاسی جامعه داشته باشد، بناگزیر روایت "دموکراسی بمثابه روال کار" را در ایران امروز تقویت خواهد کرد، و فردا نیز سازمان ملل و پارلمان اروپا هم بر دموکراتیک بودن روال مورد نظر بورژوازی صحه خواهند گذاشت.

اگر طبقه کارگر ایران امروز بعنوان مثال به اندازه طبقه کارگر کره جنوبی متشکل بود، و اگر رهبران سوسیالیست طبقه در این تشکلهها صاحب نفوذ بودند، میشد در فضای امروز برای پیشرفتهای دموکراتیک واقعی شعار و تاکتیک طرح کرد. در غیاب اینها، تبلیغ دموکراسی اشاعه توهم است؛ و نه توهمی بیحاصل، بلکه توهمی که بورژوازی فوراً محسولش را درو میکند.

احزاب و سازمانهای چپ رادیکال البته از لحاظ نظری بر ضرورت نقش پیشتاز طبقه کارگر در مبارزه توده‌ها باور دارند، و فراخوانهای خود به توده‌ها برای تشدید مبارزات دموکراتیک را هم غالباً همچون فراخوان پرولتاریای سوسیالیست خطاب به طبقات دیگر تلقی میکنند. اگر این احزاب و سازمانها واقعا نماینده سیاسی بخشهایی از طبقه کارگر ایران بودند مساله جای تعمق داشت. اما واقعیت اینست که سازمانهای چپ ایران نه فقط پیوند تشکیلاتی ناچیزی با کارگران دارند (امری که بدرجه زیادی اختناق به چپ تحمیل کرده است) بلکه مهمتر اینکه نفوذ سیاسی آنها در طبقه کارگر ناچیز است. فراخوانهای دموکراتیک این سازمانها (و لازم به تکرار است که فراخوان به سرنگونی نیز فراخوانی دموکراتیک است) بیانگر تمایلات واقعا موجود کارگران متشکلی نیست، و به این معنا هیچگونه ارزش تاکتیکی، یعنی تاکتیک قابل اتخاذ، ندارد. در بهترین حالت نقش شعارهای تاکتیکی احزاب و سازمانهای چپ آموزش سیاسی کارگران است، که البته درخود کاری غیرمجاز نیست، و ارزش آن نهایتاً با محتوای آموزشی که در بر دارد باید سنجیده شود. مساله دقیقاً اینست که فراخوانهای دموکراتیک چپ رادیکال، یا در حقیقت آلترناتیو "جنبش دموکراتیک از پائین"، در مقطع فعلی، یعنی در غیاب جنبش سوسیالیستی کارگری از صحنه سیاسی ایران، حتی آموزش سیاسی نادرستی دربر دارند و در عمل به سود خواسته‌های بورژوازی ایران منجر میشوند. شاید یکی دو مثال مساله را روشنتر کند.

آزادی بیقید و شرط بیان یک خواست دموکراتیک کلاسیک است، و این خواست سنتاً آزادی مطبوعات را نیز در بر میگیرد. اما فراخوان چپ به دفاع از آزادی بیان در شرایط امروز ایران عملاً به چه منجر میشود؟ وقتی هیچ روزنامه مستقل کارگری وجود ندارد آزادی مطبوعات در عمل حمایت از

مطبوعات دوم خردادی است. و طرفه اینکه در "دموکراسی بمثابه روال کار" مطبوعات قرار نیست ظرف آزادی بیان توده‌ها باشند، بلکه همانطور که پیشتر اشاره شد به گفته صاحب نظران این دیدگاه نقش مطبوعات اینست که بالایی‌ها تصمیمات و نظرات خود را (گیریم با شفافیت تمام) از طریق آنها به اطلاع پائینی‌ها برسانند و توجیه شان کنند، و به این وسیله توافق عمومی (consensus) در عرصه سیاسی را شکل دهند. به این ترتیب دفاع چپ از یک اصل عام دموکراتیک کلاسیک در عمل منجر به مسخ این اصل دموکراتیک کلاسیک و تقویت عملی بورژوازی میشود.

اما اگر یک حرکت سوسیالیستی کارگری در صحنه حاضر بود، این خود بمعنای وجود روزنامه‌های مستقل کارگری نیز میبود. و اگر چپ رادیکال بیان تمایلات چنین حرکت کارگری ای بود، آنگاه دفاع از آزادی مطبوعات، حتی وقتی روزنامه‌های کارگری خود به محاق تعطیل نرفته بودند، در عمل بمعنای مبارزه برای تداوم آزادی واقعی بیان در جامعه میشد.

مثال دیگر: آزادی زندانیان سیاسی البته اصل شریفی است. اما جنبش اصلاحات سیاسی چنان هژمونی فکری ای در جامعه پیدا کرده که در حال حاضر کارگرانی که به سبب اعتصاب یا فعالیت برای ایجاد تشکل کارگری شان دستگیر میشوند عموماً در افکار عمومی زندانی سیاسی تلقی نمیشوند (یعنی انگار فقدان آزادی اعتصاب و تشکل کارگری امر سیاسی ای نیست!). امروز حتی از دانشجویانی که در شورش دانشگاهها در تیرماه ۱۳۷۸ دستگیر و محکومیت سنگین گرفته اند نیز بمنزله زندانی سیاسی یاد نمیشود. امروز زندانی سیاسی در افکار عمومی کم و بیش منحصر به روزنامه نگاران در حبس دوم خردادی اند. در چنین شرایطی، صرف تکرار اصل آزادی زندانیان سیاسی نه فقط همه زندانیان سیاسی و عقیدتی را در بر نمیگیرد، بلکه بخصوص تقویت تعبیری است که جنبش اصلاحات از این مقوله در سطح جامعه بدست داده و تلاش دارد تا جا بیندازد؛ یعنی کارگر مبارز زندانی و دانشجوی رادیکال زندانی را از شمول تعریف زندانی سیاسی خارج ساختن. میتوان این مثالها را بسط داد و شعارهای دموکراتیک عامتری را هم بررسی کرد. مساله اینست که تا وقتی توازن قوای عملی طبقات و نیروهای سیاسی در سطح جامعه این است، طرح و حتی تحقق بهترین شعارهای دموکراتیک منجر به تقویت نیرویی خواهد شد که میتواند دیدگاه خود از دموکراسی را محتوای این شعارها قرار دهد. آیا واقعا تصور این نکته برای چپ رادیکال دشوار است که در شرایط امروز ایران، در یک انتخابات برای مجلس موسسان نام چه کسانی از صندوق در خواهد آمد، یا در یک فراندوم چه شقوقی طرح خواهند

شد و کدام رای خواهد آورد؟

چپ رادیکال ممکنست ضرورت بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر را از زاویه پیشروی بیوقفه او بسوی سوسیالیسم تبیین نکند؛ چپ رادیکال ممکنست به فقدان پایه مادی برای دموکراسی کلاسیک در دوران معاصر باور نداشته باشد؛ چپ رادیکال ممکنست تصمیم گرفته باشد صرفاً دموکرات پیگیر کلاسیک باشد؛ یا جز مبارز آشتی ناپذیر سرنگونی نخواهد چیز دیگری باشد. اما حتی در چنین حالتی نیز باید بپذیرد که در دوره تازه سیاسی ای که در ایران آغاز شده است، یعنی در دوره ای که بورژوازی از نظر سیاسی برای تشکیل دولت خود بورژواها تلاش میکند و از نظر ایدئولوژیژیک با "دموکراسی روال کار" سعی در اعمال هژمونی بر اقشار و طبقات دیگر دارد، بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر از لحاظ عینی پیش شرط حیاتی مبارزه برای دموکراسی و دولت دموکراتیکی است که همین چپ رادیکال خواهان آنست.

۶- پارامترهای جدید مبارزه طبقاتی

یک مشخصه مهم تاریخ معاصر ایران این است که، به استثناء دوره های بسیار کوتاهی، از جنبش مشروطه به اینسو بورژوازی و طبقه کارگر به یکسان در برابر دولت قرار داشته اند. علت اصلی این امر، همانطور که در فصل چهارم بحث شد، چیزی جز این نبوده که دولت کاپیتالیستی در ایران به ناگزیر میبایست دولت سرمایه باشد تا دولت سرمایه داران. این امر به مبارزه طبقاتی در ایران ویژگیهایی داده است که باید در فرصت دیگری به تفصیل مورد بحث قرار گیرد؛ اینجا تنها همین اشاره ضروری است که این واقعیت از یکسو به بورژوازی اجازه داده تلاش کند تا مبارزه طبقاتی کارگران علیه کاپیتالیسم و بورژوازی را تحت الشعاع یک مبارزه عمومی واحد علیه حکومت دیکتاتوری قرار دهد، اما از سوی دیگر باعث این بوده که بورژوازی در موقعیتی ضعیفتر از آنچه میتواند در برابر طبقه کارگر ظاهر شود.

چنانچه جنبش اصلاحات سیاسی جاری به اهداف خود دست یابد و موفق به شکل دادن به دولت سرمایه دارها شود، شرایط مبارزه طبقاتی در ایران دستخوش یک تحول جدی خواهد شد. تحولی که تنها مورد تاریخی قابل مقایسه با آن مورد اصلاحات ارضی است. اگر چهار دهه پیش اصلاحات ارضی غلبه مناسبات کاپیتالیستی را در ایران فرجام بخشید، توفیق جنبش اصلاحات سیاسی غلبه سیاسی کامل بورژوازی ایران را رقم خواهد زد. همانطور که تحول ناشی از اصلاحات ارضی از نظر عینی یک گام تاریخی

ناگزیر در تکامل سرمایه داری ایران بود، توفیق جنبش اصلاحات سیاسی و شکلگیری «دولت خود بورژوازی» در ایران نیز از نظر عینی بناگزیر تکامل مبارزه طبقاتی را با خود به همراه خواهد آورد. شکلگیری دولت بورژواها در ایران مبارزه طبقاتی را به اجبار سر راست تر خواهد کرد: یکطرف طبقه کارگر خواهد بود و طرف دیگر بورژوازی و دولتش. و این حالت کلاسیکی است که تازه تمامیت تئوری سوسیالیسم را در ایران بطور روزمره موضوعیت عینی خواهد داد. اما اگر تکامل جبری مبارزه طبقاتی تنها جنبه مثبت شکلگیری «دولت خود بورژوازی» در ایران است، بیشتر پیامدهای پیروزی جنبش اصلاحات سیاسی تماما به زیان طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی اش خواهند بود. نخست اینکه هیچ معلوم نیست که "تکامل عینی مبارزه طبقاتی" در اذهان عموم کارگران عینا با همین وضوح منعکس شود و به این عنوان درک شود. تمام تلاش حرکت دوم خرداد برای بسیج کارگران در حال حاضر این هدف را دنبال میکند تا این پروسه نه بمنزله شکلگیری دولت اسلامی سرمایه دارها، بلکه بعنوان تحقق دستکم برخی از خواستههای عمومی مردم جلوه کند و درک شود. اما از سلطه ایدئولوژیک جنبش اصلاحات بر طبقه کارگر نیز که بگذریم، چنانچه جنبش اصلاحات سیاسی جاری بتواند بدون تاثیر گذاردن یک جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر به فرجام برسد، طبقه کارگر در انتهای این پروسه با بورژوازی ای طرف خواهد بود که بطور عینی، برای نخستین بار در تاریخ معاصر ایران، از لحاظ سیاسی قدرت دولتی را مستقیما در کنترل دارد، از لحاظ اقتصادی مدافع بیقید و شرط مدلی است که خود در طراحی و اتخاذ مشارکت داشته، و از لحاظ ایدئولوژیک پیچیده تر، خودآگاه تر، و در فضای فکری جامعه هژمونیک است. چنین وضعیتی مسائل کاملا تازه ای را برای مبارزه طبقاتی کارگران طرح خواهد کرد.

این پروسه هنوز به فرجام نرسیده است و شرایط تازه مبارزه طبقاتی هنوز در ایران برقرار نشده است. شناخت مقصد و سیر این پروسه طبقه کارگر ایران را قادر میسازد تا نه فقط از همین امروز خود را برای شرایط جدید مبارزه طبقاتی در انتهای این پروسه آماده کند، بلکه خصوصا با دخالت آگاهانه در طی این پروسه کاری کند تا فرجام آنرا هرچه بیشتر مطابق نیازها و منافع خود شکل دهد. در اینجا باید بر این نکته تاکید کرد که دقیقا از آنجا که پروسه اصلاحات سیاسی در ماهیت خود یک دوره گذار است (گذار از دولت سرمایه به دولت سرمایه دارها)، مانند هر دوره گذاری عدم انسجام و گرایش متضاد را همراه دارد، که در شیوه برخورد و عملکرد دولت و بورژوازی بناگزیر

بروز مییابد. به این ترتیب این دوره گذار یک وضعیت ویژه (و موقتی) برای دخالت طبقه کارگر فراهم میکند

طبقه کارگر از دخالت در این پروسه چه اهداف مشخصی را باید دنبال کند؟ یا به عبارت دیگر، از لحاظ عینی حد تاثیرگذاری طبقه کارگر بر این روند و محصول آن چیست؟ در بدترین حالت، حاصل دخالت آگاهانه کارگر باید بتواند برخی خواسته های اقتصادی و سیاسی اش را به دولت اسلامی بورژواها که در انتهای این پروسه شکل میگیرد تحمیل کرده باشد؛ و در بهترین حالت، میتواند در طول این پروسه یکسره توازن قوا در سطح جامعه را برهم بزند و مساله قدرت سیاسی را در جامعه بگشاید، یعنی یک وضعیت انقلابی در جامعه ایجاد کند. میزان تاثیرگذاری طبقه کارگر بر این پروسه و فرجام آن تنها تابع یک عامل است: قدرت جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر. افق پیشروی طبقه کارگر بالقوه نامحدود است، و برای پیمودن این افق حیاتی ترین وظیفه به میدان آوردن جنبش سوسیالیستی کارگران بمنزله یک نیروی سیاسی مستقل و متمایز در جامعه و در عرصه سیاست است.

پاسخ مجدد به یک ایراد احتمالی

اگر وضعیت گذار امکانات بیشتری برای مبارزه طبقاتی میدهد، آیا حفظ وضعیت گذار مفید نیست؟ آیا طبقه کارگر نباید برای ترغیب جنبش اصلاحات به ادامه این گذار، دستکم گاه به گاه و در صورت زیر فشار قرار گرفتن جنبش اصلاحات، از آن بطور تاکتیکی حمایت موقت کند؟ به این سوال باید صریحا جواب گفت، اما نخست باید مفروضات نادرستی که در چنین پرسشی نهفته است را آشکار کرد. چنین سوالی متکی به یک تحلیل ضمنی از جنبش دوم خرداد است؛ تحلیلی که پایه های مادی ای برای عروج این جنبش نمیشناسد بلکه آنرا نهایتا نتیجه یک رشته شرایط سیاسی تصادفی، و همچنین ظهور یک عده روشنفکر مدرن شده از میان مذهبیبون حکومتی و وابسته به حکومت میشمارد. مشخصا چپ رفرمیست عامل مهم در پیدایش دوم خرداد را نتیجه تعقل و تامل در اصول دموکراسی، و چپ رادیکال آنرا صرفا تاکتیک یک جناح رژیم برای مقابله با نارضایتی فزاینده مردم میشمارد. در مقابل، تحلیل فصل پیش روندهای عینی اقتصادی و اجتماعی ای را بررسی کرد که موجب پیدایش حرکت اصلاحات سیاسی (بمثابه نقطه تلاقی تلاش بخشی از حکومت برای اصلاحات سیاسی متناظر با ضروریات اقتصادی، و تلاش بورژوازی برای شکل دادن به دولت خود بورژوازی) شده است. به این ترتیب، در پاسخ چنین سوالی باید گفت این حرکت ضروریات عینی خود را برای بورژوازی و حکومت

دارد، حرکتی تصادفی نیست که در صورت برخورد با مانع دود شود و بهوا برود. شکل دهندگان جنبش اصلاحات (که به چهره های دوم خرداد محدود نیست) خود واقف بودند و هستند که هرچقدر هم دوره گذار اصلاحات آرام طی شود، بنا به طبیعت خود درجه ای از بی ثباتی را در جامعه موجب میشوند. بنابراین ادامه "وضعیت گذار" بیش از آنکه به تاکتیک طبقه کارگر در قبال جنبش اصلاحات بستگی داشته باشد، به تداوم روندهای عینی ای بستگی دارد که آنرا ضروری ساخته بودند.

اما این نکته درست است که موضع طبقه کارگر نسبت به جنبش اصلاحات سیاسی در سیر پروسه گذار تاثیر میگذارد و در شکل دادن به لحظات آن موثر است. اتخاذ چه تاکتیکی به صلاح طبقه کارگر است؟ مساله تاکتیکی را نمیتوان در یک سطح انتزاعی پاسخ گفت. پیشتر نیز اشاره شد که اگر تاکتیک به قصد اتخاذ طرح میشود (که عموماً هدف از طرح تاکتیک باید همین باشد)، این دیگر کاملاً به مساله نیرو و توازن قوا ربط دارد. هیچ تاکتیکی در سطح خیلی انتزاعی حرام نیست، اما این کمکی به تشخیص تاکتیک صحیح در یک موقعیت معین نمیکند (۱۳). در وضعیت مشخص ما، مساله اینست که برای سخن گفتن از موضع تاکتیکی در قبال دوم خرداد، چه برسد به اتخاذ عملی با معنای تاکتیک، میباید طبقه کارگر بمشابه یک نیروی مستقل در صحنه حضور داشته باشد. تنها در این صورت است که میتوان از نرمش تاکتیکی سخن گفت و آنچه را طبقه کارگر از اتخاذ تاکتیکهای مختلف بدست میآورد با یکدیگر سنجید. واقعیت اینست که چنانچه طبقه کارگر ایران به عنوان یک نیروی اجتماعی مستقل حضور داشته باشد، ضرورت اتخاذ تاکتیک نسبت به نیروهای دیگر تنها برای طبقه کارگر مطرح نمیشود، بلکه برای نیروهای طبقاتی دیگر نیز اتخاذ تاکتیک نسبت به جنبش کارگری امری ضروری میشود. این نکته ایست که کمتر مورد توجه قرار میگیرد.

مثالی از جریان انقلاب بهمن گویاست. وقتی پس از ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ طبقه کارگر ایران با اعتصابات گسترش یابنده به میدان آمد، خمینی سرانجام ناگزیر شد تا بازرگان را (با سرویس هلیکوپتر دولت شاهنشاهی) برای مذاکره خدمت کارگران پالایشگاه آبادان بفرستد. اینکه آیا کارگران آبادان معامله درستی در آن مقطع کردند در اینجا مورد بحث نیست؛ مساله اینست که وقتی طبقه کارگر حضور اجتماعی داشته باشد، ضرورت جلب حمایت او را نیروهای دیگر نیز حس میکنند، و برای جلب این حمایت ناگزیر از دادن امتیاز متقابلی میشوند، و تنها به این ترتیب است که ائتلافهای دوفاکتو سیاسی شکل میگیرد. طبقه کارگر ایران امروز در چنین موقعیتی نیست، و توصیه هرگونه تاکتیک زیرکانه

در چنین موقعیتی در پوست شیر رفتن است.

۷- مسائل عملی بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر

گرایش سوسیالیستی تنها گرایش در طبقه کارگر نیست، و این تنها گرایش سوسیالیستی کارگری نیست که برای بمیدان آوردن طبقه کارگر فعالیت میکند. بخصوص گرایش رفرمیستی در طبقه کارگر پایه مادی نیرومندی دارد و از گرایشات پایدار در طبقه است. همانطور که در فصلهای گذشته بحث شد، با تحولات اخیر بین المللی در کاپیتالیسم جهانی، این گرایش اکنون در ایران پایه مادی جدیدی یافته است، و از لحاظ اقتصادی هواخواه مدل توسعه جدید در ایران است و از لحاظ سیاسی نیز بمنزله بازوی سیاسی جنبش اصلاحات در جنبش کارگری عمل میکند. از اینرو مقابله با رفرمیسم اکنون شرط حیاتی بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر است. گرایشات دیگری هم در جنبش کارگری حضور دارند اما نظر به نقش فرعی آنها، در ادامه مطلب به آنها اشاره ای نمیکنم و بحث را صرفاً بر مقابله با رفرمیسم متمرکز میکنم.

بیش از یکصد و پنجاه سال پیش مانیفست کمونیست برای نخستین بار محتوای فعالیت گرایش سوسیالیستی کارگری را در تمایز با سایر گرایشات در طبقه کارگر بروشنی بیان کرد. در مانیفست، مارکس و انگلس عنوان کمونیست را برای سوسیالیستهای کارگری بکار بردند و تمایز آنها از گرایشات دیگر کارگری را در دو نکته بنیادی خلاصه کردند: در طول مبارزات کارگران، آنها نه فقط منافع فوری بلکه منافع نهایی طبقه کارگر را نیز مد نظر دارند؛ و نه برای منافع بخشی از طبقه کارگر بلکه برای منافع تمامی طبقه مبارزه میکنند. این دو اصل ساده امروز نیز باید محتوای فعالیت گرایش سوسیالیستی در طبقه کارگر ایران را تشکیل دهد؛ وظیفه ما اینست که موانع مشخصی را که تعقیب این اهداف در شرایط امروز ایران با آنها مواجه است بشناسیم و راه رفع آنها را بیابیم. تمام مباحث مختلف فصلهای کتاب حاضر این هدف را دنبال میکرد تا تجزیه و تحلیل مولفه های اصلی وضعیت کنونی جنبش کارگری در ایران را تسهیل کند؛ از اینرو من در اینجا عمدتاً تنها فشرده ای از نتایج بحثهای تاکنونی را در رابطه با موقعیت طبقه کارگر یادآوری میکنم. موقعیت طبقه کارگر ایران در شرایط امروز چند مشخصه مهم دارد. اول اینکه فلاکت اقتصادی بیسابقه ای به کارگران ایران تحمیل شده است. تاثیر مخرب این فلاکت بر سطح مبارزه اقتصادی کارگران نیاز به استدلال ندارد. برجسته ترین شاخص این فلاکت اکنون اعتراضات و اعتصابات کارگران برای دستمزدهای معوقه است، که گاهی بیش از یکسال است که پرداخت نشده اند. اصطلاح

"مطالبه دفاعی" گویای پسروی سطح اعتراض کارگری نیست، بلکه اینجا کارگران حتی برای "وصول طلب" خود ناگزیر از اعتراض و اعتصاب اند. مشخصه دیگر وضعیت طبقه کارگر، که در ارتباط نزدیک با معضل فلاکت قرار دارد، ایجاد شکافهای جدید در طبقه کارگر و شقه شقه شدن جنبش کارگری است. مساله معافیت کارگاههای کوچک از شمول قانون کار مثال بارز این شکاف جدید در طبقه کارگر ایران است. اما مساله دیگری که اهمیتهش بهیچوجه کمتر از مورد کارگاههای کوچک نیست (اما متاسفانه تاکنون به اندازه کافی مورد توجه و تبلیغ قرار نگرفته است) مساله رواج وسیع کار موقت است. کار بر حسب قرارداد موقت نیز شرایط کار و زندگی بخش وسیعی از کارگران را از باقی طبقه کارگر متفاوت میکند و به این ترتیب امر اتحاد مبارزاتی جنبش کارگری را با معضل جدیدی مواجه میسازد. همانطور که در فصل دوم به تفصیل بحث شد، چرخش در مدل توسعه اقتصادی ایران میروود تا ایجاد شکافهای تازه در طبقه کارگر را نهادینه کند. از لحاظ سیاسی، طبقه کارگر همچنان با رژیم جمهوری اسلامی در کشمکش است؛ اما تحول تازه، همانطور که بحثهای فصلهای اخیر نشان داد، این است که بورژوازی ایران برای ایجاد اصلاحات سیاسی در رژیم جمهوری اسلامی اکنون ایده "دموکراسی بمتابه روال کار" را در صحنه سیاسی ایران مسلط ساخته و تلاش دارد تا مبارزه کارگران علیه رژیم را در جهت منافع خود و شکلگیری دولت اسلامی بورژواها کانالیزه کند. همچنین، همانطور که در فصل اول بحث شد، موقعیت عملی و فکری جنبش سوسیالیستی کارگری در سطح جهانی نامساعدتر از گذشته است، و این توازن قوای نامساعد اکنون از طریق اشاعه لیبرالیسم در ایران بخصوص در سطح ایدئولوژی بازتاب یافته است.

اینها شرایط کار گرایش سوسیالیستی کارگری در مقطع حاضر است. در چنین شرایطی پیشبرد فعالیت آگاهگری و سازمانگری سوسیالیستی در جنبش کارگری در گرو مقابله دائمی با گرایش رفرمیستی در طبقه کارگر است. من در اینجا فهرست وار به عرصه های اصلی فعالیت سوسیالیستی در جنبش کارگری و نقش رفرمیسم در هر عرصه میپردازم.

مقابله با رفرمیسم در سه عرصه اصلی مبارزه طبقه کارگر

۱- مبارزه نظری. تبلیغ و ترویج جهان بینی سوسیالیستی در طبقه کارگر یک وجه دائمی فعالیت سوسیالیستی است. فشار جهانی بر اندیشه های سوسیالیستی اهمیت این کار را در دوره حاضر دو چندان ساخته است. مبارزه نظری بنا به ماهیت خود میباید در یک سطح وسیع اجتماعی انجام گیرد. در وضعیت امروز

ایران این کار خصوصا میباید در تقابل با فلسفه سیاسی، فلسفه اقتصادی و تئوری جامعه لیبرالی صورت پذیرد که اکنون دیدگاه مسلط در فضای فکری ایران است. رواج لیبرالیسم در فضای فکری ایران مستقیما به نفوذ گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری یاری میرساند.

اینجا لازم به تاکید است که مشخصه رفرمیسم ابدا این نیست که خواهان بهبود (رفرم) در شرایط کار و زندگی کارگران است؛ هیچ گرایش کارگری نیست که خواستار بهبود، ولو بهبودهای جزئی، در کار و زندگی کارگران نباشد. همچنین مشخصه رفرمیسم این نیست که این بهبودها را در چارچوب نظام سرمایه داری دنبال میکند (خواست اضافه دستمزد، از جانب هر گرایشی که طرح شود، همیشه در چارچوب نظام سرمایه داری قرار میگیرد). مشخصه رفرمیسم اینست که این رفرمها را نه از طریق مبارزه علیه منافع سرمایه و سرمایه داران، بلکه از طریق همکاری با سرمایه و سرمایه دار تعقیب میکند، و تحقق آنها را در آشتی دادن منافع کارگران با منافع سرمایه داران ممکن میبیند. در مقابل، گرایش سوسیالیستی حتی در مبارزه برای رفرم نیز از ضدیت منافع طبقه کارگر و طبقه سرمایه دار حرکت میکند؛ بر این واقعیت تاکید میکند که بهبودهای جزئی در شرایط کار و زندگی کارگران نیز میباید با نیروی خود کارگران به سرمایه تحمیل گردد؛ و اینکه از طریق تداوم رفرمها نیست که طبقه کارگر بتدریج و ذره به ذره به هدف نهایی و رهایی قطعی خود دست مییابد، بلکه در مقطعی از مبارزه همه این رفرمها باید او را قادر به انجام انقلاب اجتماعی و برانداختن اساس نظام اقتصادی کارمزدی کند. در یک کلام، گرایش سوسیالیستی، در تمایز و تقابل با گرایش رفرمیستی، با تاکید بر خصلت ضدسرمایه داری مبارزه کارگران در همه وجوه و همه لحظات آن، حتی در مبارزه بر سر رفرمهای جزئی اقتصادی، مشخص میشود و میکوشد تا این واقعیت را بدل به خودآگاهی کارگران در همه مراحل مبارزه کند.

تاکید بر خصلت ضدسرمایه داری مبارزه کارگران نه یک دغدغه مکتبی است و نه به شعاری برای هدفی در دوردست مربوط میشود، بلکه بلافاصله به معنای تاکید بر استقلال سیاسی طبقه کارگر از همین امروز و در تمام مراحل مبارزه است. این امر خصوصا در شرایط ایران امروز فورا در تقابل آشکار با گرایش رفرمیستی قرار میگیرد. زیرا رفرمیسم، از آنجا که نقطه حرکت او همسازی منافع کار و سرمایه است، در عرصه سیاست خواه ناخواه همواره در پی سرمایه مترقی ای است تا از لحاظ سیاسی از او حمایت کند، و در شرایط امروز ایران بخش "مترقی" مورد نظر خویش را در جنبش اصلاحات سیاسی یافته است.

۲- مبارزه اقتصادی. عرصه مبارزه اقتصادی طبیعی ترین شکل مبارزه کارگران است که ریشه در موقعیت طبقه کارگر در نظام سرمایه داری دارد. تنها عرصه مبارزه اقتصادی است که وسیعترین اقشار طبقه را در بر میگیرد و از اینرو از نظر تحکیم وحدت طبقه نیز نقش تعیین کننده دارد. اینها همه اصول ابتدائی مبارزه سوسیالیستی هستند. اما فلاکت تحمیل شده به طبقه کارگر ایران در شرایط کنونی مبارزه اقتصادی را بنحو مضاعفی کانون مبارزه کارگران میکند. مهمترین معضل در این عرصه البته تشکلهای کارگری است.

۱-۲- تشکل مستقل کارگری. از آغاز جنبش کارگری در ایران مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری با گرایش رادیکال و سوسیالیستی تداعی شده است و نه با گرایش رفرمیستی. باید تاکید کرد که این امر ویژه ایران و بسیاری از کشورهای جهان سوم بوده است اما عمومیت ندارد، و گرایش رفرمیستی در بسیاری از کشورها برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری بنحو پیگیری مبارزه کرده است. بهررو، تا آنجا که به جنبش کارگری ایران مربوط میشود، مبارزه برای تشکلهای مستقل کارگری در دوره های پیش مشخصه گرایش رادیکال و سوسیالیستی در جنبش کارگری بوده است. این به معنای آن نیست که همه فعالینی که در طول همه این سالها برای سازمانیابی مستقل کارگران مبارزه میکردند منحصرأ به گرایش سوسیالیستی تعلق داشتند، اما اکثریت قریب به اتفاق آنها چنین بودند. گرایش رفرمیستی، بنا به دیدگاه خود از رابطه کار و سرمایه، همواره در ایران مبلغ فعالیت در تشکلهای زرد ساخته کارفرما و دولت بود (و مورد شوراهاى اسلامى در جمهوری اسلامی تنها آخرین آنهاست). ویژگی دوره حاضر در ایران اینست که مبارزه برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری امروز دیگر خط فاصل گرایش سوسیالیستی و گرایش رفرمیستی نیست.

همانطور که در فصل دوم نیز اشاره شد، باید تاکید کرد که منظور ابدا این نیست که تشکل مورد نظر این دو گرایش از نظر ساختار و کارکرد یکسان است. واضح است که هریک از این دو گرایش نوعی تشکل را تبلیغ میکنند که با نگرش و شیوهها و اهداف عمومی تر آنها همخوانی دارد؛ تاریخا گرایش سوسیالیستی عموماً خواستار تشکلهایی مبتنی بر مشارکت دائمی توده کارگران (شورا، کمیته کارخانه، اتحادیه مبتنی به مجمع عمومی و نظایر اینها) بوده است؛ در حالیکه گرایش رفرمیستی خواهان تشکلهایی که قدرت در دست رهبران بوروکراتیک است (سندیکاها و اتحادیه های وابسته به سوسیال

دموکراسی در اروپا). همچنین باید روشن باشد که این دو گرایش چشم انداز متفاوتی از دامنه عمل و حیطه فعالیت شکل کارگری دارند (از کنترل کارگری گرفته تا دخالت در مدیریت و غیره)، و حتی عموماً شیوه ها و تاکتیکهای مبارزاتی متمایزی را تعقیب میکنند. این تفاوت ها در بحث حاضر مورد نظر نیست. آنچه اینجا مورد تاکید است، وجه تازه مساله در ایران است، یعنی این واقعیت که اکنون برای نخستین بار گرایش رفرمیستی در ایران میتواند خواهان تشکل مستقل و اصیل کارگری باشد. حال آنکه در تمام طول تاریخ جنبش کارگری در ایران تا به امروز، امر ایجاد تشکلهای اصیل کارگری تنها امر گرایش رادیکال و سوسیالیست در جنبش کارگری بوده است. از این زاویه است که باید تاکید کرد اکنون مبارزه برای تشکل مستقل و اصیل کارگری دیگر وجه تمایز گرایش سوسیالیستی از رفرمیستی نیست (هرچند ساختار و کارکرد تشکلهای مورد نظر این دو گرایش متفاوت باشد). چرا چنین چرخشی اکنون آغاز شده است؟

زیرا، همانطور که در فصل دوم به تفصیل بحث شد، به دلیل تغییرات عمده اقتصادی در سطح جهانی و چرخش در مدل توسعه اقتصادی ایران، اکنون کاپیتالیسم و بورژوازی ایران نیازمند وجود تشکل واقعی کارگری هستند؛ اما تنها وقتی میتوانند آنرا در عمل تحمل کنند که رفرمیستهای اصیل کارگری زمام آنرا در دست داشته باشند. این تحول مهم اکنون به رفرمیسم در جنبش کارگری ایران یک پایه مادی جدید داده است، و از لحاظ عینی این موجب پیشروی گرایش رفرمیستی در طبقه کارگر است. از لحاظ سیاسی نیز، همانطور که پیشتر بحث شد، جنبش اصلاحات سیاسی نیازمند بسیج حمایت کارگران است. به این ترتیب رفرمیسم در جنبش کارگری اکنون نقطه اتصال چپ سازشکار در اپوزیسیون با جنبش اصلاحات سیاسی و دوم خرداد است. ایفای نقش سخنگویی و نمایندگی رفرمیسم از جریانات وابسته به دوم خرداد برنمیآید. خانه کارگر و حزب اسلامی کار و نظایر اینها هیچگاه نمیتوانند بعنوان سخنگویان اصیل جنبش کارگری عرض اندام کنند. اما جریانی مثل اکثریت فدائی میتواند حضور خود در اپوزیسیون و سابقه چپی خود را سندی برای اثبات این ادعا قرار دهد که از عمال رژیم نیست و به منافع جنبش کارگری واقعا پایبند است. خطی که سازمان اکثریت در جنبش کارگری تعقیب میکند تلاش برای بدل شدن به سخنگو و نماینده گرایش رفرمیستی است، و این نقشی است که مقبول و مورد نیاز جنبش اصلاحات سیاسی است. اگر سازمان اکثریت، علیرغم ایفای این نقش مثبت، اجازه فعالیت قانونی در ایران ندارد به سبب خط مشی آن نیست، بلکه بخاطر سابقه چریک فدائی اوست؛ والا

سازمانی با همین خط مشی میتواند امروز خود را در تهران رسماً به ثبت برساند، و اکثریت نیز اگر خود را منحل کند همین فردا میتواند مشی امروز خود را با حمایت از این سازمان تازه ثبت شده دنبال کند.

این گرایش رفرمیستی، اگر نه بشکل سازمانی رسمی، همین امروز نیز در جنبش کارگری ایران فعال است و جایگاه آینده خود را، در صورت درجه ای از پیشروی جنبش اصلاحات سیاسی، بمشابه جزئی در یک جریان سوسیال دموکراتیک جهان سومی میبیند. ایجاد تشکل مستقل کارگری نه فقط اکنون امر این گرایش نیز هست، بلکه فلسفه وجودی آن و تضمین آینده سازمانی و سیاسی او را میسازد.

در شرایطی که مبارزه برای تشکل مستقل کارگری مرز گرایش سوسیالیستی و رفرمیستی نیست، سوال مهم اینست که هریک از این دو گرایش سازمانیابی کارگران را برای مبارزه در راه کدام اهداف و خواسته های متمایزی در عرصه اقتصادی میخواهند؟ برای پاسخ به این سوال نخست باید به مساله مطالبات اقتصادی کارگری پردازیم.

۲-۲- مطالبات. تمایز ماهوی میان گرایش سوسیالیستی و گرایش رفرمیستی را نمیتوان در نفس طرح مطالبات متفاوت برای مبارزات اقتصادی جاری جستجو کرد. تحلیلاً ممکن است حتی شعارهای مطالباتی طرح شده این دو گرایش در قبال یک حرکت واحد کارگری با هم متفاوت باشد، اما این هنوز تفاوت کیفی این دو گرایش را تماماً نشان نمیدهد. بخصوص در وضعیت کنونی ایران، سطح نازل مبارزات اقتصادی جاری که ناشی از فلاکت بیسابقه است باعث میشود که مطالبات فوری کارگری از نظر عینی بدرجه زیادی عینی است. وجه تمایز گرایش سوسیالیستی الزاماً در طرح مطالبات متفاوتی برای مبارزات اقتصادی جاری نیست (هرچند تفاوت در مطالبات نیز موجود است)، بلکه در شمول عام مطالبات طرح شده برای تمام طبقه کارگر است. همانطور که پیشتر از مانیفست نقل به معنا کردیم، یک تفاوت تعیین کننده گرایش سوسیالیستی دقیقاً در همین است که برخلاف سایر گرایشها نه منافع بخشی بلکه منافع کل طبقه را مد نظر دارد. این امر یک ادعای لفظی یا یک نیت قلبی نیست، بلکه به این معناست که گرایش سوسیالیستی برای تحقق خواسته های طبقه کارگر آن شیوه هایی را دنبال میکند که قادر به تامین این خواسته ها برای تمامی طبقه باشند. در مقابل، در شرایط مشخص ایران، گرایش رفرمیستی اساساً تنها قادر به تحقق مطالبات اقتصادی تنها برای قشر نازکی از طبقه کارگر ایران است. این امر نیز نه توطئه است و نه ناشی از تصمیم

آگاهانه فعالین این گرایش. واقعیت تمایز حیاتی میان گرایش رفرمیستی و گرایش سوسیالیست ناشی از اینست که این دو گرایش تحقق خواسته‌های کارگران را با استراتژیهای کاملاً متفاوتی در قبال سرمایه دنبال میکنند. به این ترتیب لازم است در اینجا به مسأله الگوی اقتصادی و سیاست اقتصادی توجه کنیم.

۳-۲- مدل اقتصادی، سیاست اقتصادی و اقدامات اقتصادی. گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری ایران اکنون تحقق مطالبات جنبش کارگری را به استقرار یک الگوی معین توسعه اقتصادی در ایران گره میزند. مشخصات این الگوی جدید را در فصل دوم به تفصیل بررسی کردیم، و با رجوع به موارد مشخص این مدل جدید در کشورهای جهان سوم دیدیم که الگوی جدید توسعه اقتصادی میتواند یک لایه ممتاز کارگری ایجاد کند. در همان فصل دوم بحث شد که چرا این مدل جدید به وجود نوعی تشکل اصیل کارگری بعنوان جزء لازمی در مدل جدید نیاز دارد، و چگونه همین لایه ممتاز کارگری میتواند پایه مادی تشکل اصیل کارگری ای باشد که منافع خود را در چارچوب الگوی اقتصادی جدید، یعنی در سازش و همکاری با سرمایه داران دنبال میکند. آنچه در دوره کنونی به رفرمیسم موقعیت تازه ای در جنبش کارگری میدهد اینست که گرایش رفرمیستی مسیر معقول و شدنی ای برای تحقق مطالبات اقتصادی پیش پای کارگران میگذارد؛ اما تنها برای قشر کوچکی از کارگران.

چرخش به مدل توسعه اقتصادی جدید در ایران آغاز شده است اما هنوز به انتها نرسیده است، و بنابراین چنین قشر ممتاز کارگری ای تنها بالقوه موجودیت دارد. مبارزه حساس میان گرایش سوسیالیستی و گرایش رفرمیستی در وضعیت کنونی بر سر اینست که این قشر بالقوه از کارگران چشم انداز کدام گرایش را در مبارزات جاری دنبال میکنند.

اهمیت این قضیه خصوصاً در اینجاست که این لایه از کارگران عموماً کارگران ماهرتر و شاغل در صنایع بزرگ هستند، باسوادتر اند و حساسیت سیاسی بیشتری دارند، به دلیل موقعیت عینی و ذهنی خود در اعتراضات کارگری از ابزار بهتری برخوردارند، و به همه این دلایل عملکرد آنها کم و بیش جهت حرکت کل طبقه کارگر را رقم خواهد زد. در یک کلام، این قشر از کارگران بالقوه به بخش پیشتاز جنبش کارگری تعلق دارند.

گرایش سوسیالیستی نمیتواند صرفاً با طرح مطالبات جامع‌تر یا رادیکالتر با نفوذ رفرمیسم در این قشر از کارگران مقابله کند. نقطه قوت گرایش رفرمیستی در مقطع فعلی را باید شناخت، و این نقطه قوت اینست که مدل جدید توسعه اقتصادی واقعاً خواهد توانست برخی مطالبات اقتصادی این قشر معین را

برآورده کند، چرا که، همانطور که در فصل دوم بحث شد، برای توفیق این مدل لازم است تا سرمایه بتواند با تشکلی که واقعا کارگران را نمایندگی میکند به توافقات بلند مدتی دست یابد. تفوق گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری کشوری مثل کره جنوبی بر همین واقعیت اتکا داشت. در اواخر دهه هشتاد که اصلاحات سیاسی امکان ایجاد تشکلهای مستقل کارگری را در یک سطح وسیع فراهم کرد، علیرغم رزمندگی بسیار طبقه کارگر کره جنوبی، سرانجام اتحادیه های آزاد کارگری بدل به نهاد لازمی در عرصه اقتصادی کشور شد. موقعیت رفرمیسم در ایران کنونی البته با وضعیت کره جنوبی در اواخر دهه ۱۹۸۰ متفاوت است، چرا که در ایران هنوز مدل توسعه تازه پیاده نشده است. به این ترتیب گرایش رفرمیستی در ایران اکنون باید تلاش کند تا با طرح دورنمای چنین الگوی توسعه ای کارگران را به ضرورت اتخاذ سیاستهای اقتصادی ای که لازمه گذار به چنین الگویی است قانع کند، و مبارزات کارگری را به ابزاری برای تحقق اقداماتی بدل کند که استقرار الگوی جدید را تسریع میکنند. مشخصا گرایش رفرمیستی اکنون میکوشد تا اعتراضات کارگری را در جهتی کانالیزه کند تا مدیریت دولتی را کنار بزند، خصوصی کردن واحدهای دولتی و شبه دولتی (انواع بنیادها) را تسریع کند، و شرایط سرمایه گذاری خارجی در ایران را تسهیل نماید. تنها امکان تحقق خواستهای اقتصادی کارگران در مدل جدید اقتصادی است که به رفرمیسم اجازه میدهد مشی خود را اکنون به پرچم برخی از اعتراضات کارگری بدل کند.

برای مقابله با چنین رفرمیسمی نباید انکار کرد که چنین مشی ای ممکن است. این یک واقعیت است (و تجربه کشورهای جنوب شرقی آسیا این واقعیت را نشان میدهد) که استقرار مدل جدید توسعه اقتصادی میتواند برخی خواستهای اقتصادی قشر نازکی از طبقه کارگر را برآورده کند. اما گرایش سوسیالیستی باید از تکرار این حقیقت برای این قشر بالقوه ممتاز از کارگران خسته نشود که: اولاً استقرار این مدل بخش بسیار وسیعتری از طبقه کارگر را در موقعیت ناایمن و فرودستی قرار خواهد داد، و به این ترتیب شکاف عظیمی در جنبش کارگری را نهادینه خواهد کرد. نه فقط قشر پیشتاز طبقه کارگر نسبت به خواهران و برادران کارگر خود تعهد اخلاقی دارد، بلکه چنین شکافی در طبقه نهایتاً قدرت مبارزاتی همین قشر ممتاز را نیز در هر رویارویی آتی با سرمایه کاهش میدهد. ثانیاً، گره زدن تحقق برخی از مطالبات این قشر به عملکرد موفق سرمایه داری ابدا این قبیل دستاوردهای اقتصادی را پایدار نمیکند. همانطور که بحران اقتصادی جنوب شرقی آسیا در سه سال پیش نشان داد، هر نوسان اقتصادی دقیقاً سطح زندگی همین قشر ممتاز را

دستخوش شدیدترین سقوط میکند. اگر برای اتحادیه های کارگری کره جنوبی این تجربه لازم بود تا سلطه رفرمیسم را در شکل و مبارزاتشان چالش کنند (و موارد این چالش به تازگی آغاز شده است)، طبقه کارگر ایران از همین امروز میتواند با این تجربه به استقبال چرخش در مدل اقتصادی برود. و شاید مهمتر از همه اینکه، ثالثا، تحقق مطالبات اقتصادی کارگری نه در همکاری یک قشر ممتاز با الگوی جدید اقتصادی و سرمایه داران، بلکه به نیروی متحد طبقه کارگر و علیه مدل اقتصادی مطلوب سرمایه و سرمایه داران نیز یک راه پیشروی کاملا رئالیستی است. این نکته محتاج تأمل بیشتر است.

برخلاف آنچه سخنگویان رنگارنگ سرمایه داری امروز به بهانه های نظیر "گلوبالیزاسیون" تبلیغ میکنند، مدل توسعه مورد نظر بانک جهانی تنها الگوی توسعه ای نیست که رشد اقتصادی را در کشورهای جهان سوم مقدور میکند. و باز برخلاف تبلیغات اینها، یگانه الگوی آترناتیو در برابر مدل بانک جهانی مدل ورشکسته ای نیست که دخالت بوروکراتیک دولت و رشد سرمایه داری ملی (و در حالت افراطی اش مثلا تلاش برای قطع وابستگی به بازار جهانی) را هدف داشت. از نظر تئوریک میتوان مدلهای اقتصادی متنوعی را در نظر گرفت که در عین اینکه از مزایای انتقال تکنولوژی و تجارت بین الملل استفاده میکنند، اما از عواقب خانمانسوزی که مدل مورد نظر بانک جهانی در کشورهای نظیر اندونزی و فیلیپین و تایلند برای بخش اعظم کارگران و توده مردم زحمتکش همراه داشته اجتناب میکنند. در فصل دوم من تاکید کردم که مادام که طبقه کارگر هنوز قادر نیست در عمل آترناتیو سوسیالیستی خود را بمنزله بدیل بلافاصله ای در قبال الگوهای توسعه کاپیتالیستی طرح کند، میتواند و میباید آن چنان مدلی را به سرمایه داران و دولت تحمیل کند که در عین اینکه هنوز قطعا در چارچوب کاپیتالیسم قرار دارد، اما جوابگوی آن خواسته های پایه ای اقتصادی طبقه کارگر باشد که برای حفظ وحدت مبارزاتی طبقه ضروری هستند. از نظر تئوری و تاریخ جنبش سوسیالیستی، چنین مشی ای را میتوان "اتخاذ نپ در اپوزیسیون" نام نهاد (به فصل دوم رجوع کنید).

طبقه کارگر روسیه در نیمه اول دهه ۱۹۲۰ قدرت دولتی را در اختیار داشت اما امکان برقراری سوسیالیسم را از نظر اقتصادی نداشت، و سیاست نپ میبایست، تا کسب چنین آمادگی ای، برای یک دوره گذرا سطح زندگی معینی را برای کارگران (و کلا برای زحمتکشان روسیه) تضمین کند. "نپ در اپوزیسیون" نیز باید بتواند مطالبات اقتصادی فوری طبقه کارگر را تامین کند و به این ترتیب عروج یک جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر را تسهیل کند. این دوره بنا به طبیعت خود نمیتواند پایدار باشد (دقیقا بنا به ویژگیهای انقلاب

بیوقفه در ایران که پیشتر بحث شد)، و مهمترین نقش آن برای طبقه کارگر ایران اینست که مجالی برای آمادگی طرح آلترناتیو سوسیالیستی را برای او فراهم آورد. اما برخلاف مورد نپ نزد کارگران روسیه در دهه ۱۹۲۰، تدقیق این امر که مشخصات مدل مورد نظر برای ایران امروز چه میتواند باشد با توجه به وضعیت حاضر فوراً ضروری نیست؛ چرا که نه فقط طبقه کارگر ایران در حال حاضر امکان ارائه بدیل سوسیالیستی خود را بطور بلافصل ندارد، بلکه موازنه نیروهای طبقاتی در عرصه سیاسی حتی چنان نیست که بحث بر سر مدل‌های آلترناتیو را بدل به گرهگاه تقابل طبقات و گرایش‌های درون جنبش کارگری کرده باشد. وضعیت واقعی چنین است که حتی گرایش فرمیستی در حال حاضر ناگزیر است تا نیروی اعتراضی کارگران را در جهت اقدامات معین و بلاواسطه‌ای (مثلاً علیه مالکیت بنیادها) جهت دهد که تنها گام به گام به کلیت مدل توسعه اقتصادی مورد نظر او منجر خواهد شد. به همین ترتیب، گرایش سوسیالیستی نیز در اعتراضات کارگری میباید آن اقدامات معینی را طرح کند که اولاً به نیروی مبارزه طبقه کارگر عملی و شدنی هستند و ثانیاً خواسته‌های اقتصادی فوری کارگران را تامین میکنند.

در همان فصل دوم مثال‌های مشخصی از اقدامات ممکن در مورد یک معضل حاضر در جنبش طبقه کارگر، یعنی مساله شرایط کار در کارگاه‌های کوچک، ارائه دادم؛ اقداماتی که با مدل جدید توسعه اقتصادی خوانائی ندارند و بنابراین از جانب گرایش فرمیستی توصیه نمیشوند، اما برای تحقق خواسته‌های اقتصادی فوری کارگران کاملاً جوابگو هستند، و به نیروی مبارزه متحد کارگران نیز میتوان تحقق این اقدامات را به سرمایه داران و دولت تحمیل کرد. در همانجا نیز تاکید کردم که منظور من از طرح این اقدامات این نیست که الزاماً این اقدامات معین را در مقطع فعلی برای اعتراضات جاری در کارگاهها توصیه میکنم، بلکه هدفم نشان دادن «جنس» آلترناتیوی است که گرایش سوسیالیستی باید در تقابل با گرایش فرمیستی مطرح کند. در مورد اعتراضات جاری به پرداخت دستمزدهای معوقه نیز میتوان همین شیوه برخورد را بکار برد. اخیراً فرمیستها موفق شده‌اند که اعتراضات کارگران در این زمینه را به عرصه مالکیت شبه-دولتی برخی از این واحدها بکشانند، یعنی در عمل خصوصی سازی را لازمه وصول طلب کارگران قرار دهند. در مقابل گرایش سوسیالیستی چه باید بکند؟ نخست میتوان به نقص شعارهای مطالباتی مطرح شده پرداخت و ضرورت شعارهای مطالباتی دیگری را طرح کرد. (بطور مثال پرداخت بیمه بیکاری مکفی، که تنها نبود آن باعث میشود کارگران به کار بدون دستمزد تن دهند.) اما اگر اقدام توصیه شده از جانب گرایش فرمیستی

(مثلا خصوصی کردن واحدهای شبه دولتی) در کارگران بُرد دارد، به این دلیل است که همانطور که پیشتر اشاره شد ناکارایی اقتصادی مدل تاکنونی و ضرورت تغییر این مدل امری آشکار و ابژکتیو است. اقداماتی که گرایش سوسیالیستی باید در تقابل با این مشی رفرمیستی قرار دهد میباید هم جوابگوی مطالبات فوری اقتصادی کارگران باشد و هم به نیروی اعتراض و مبارزه کارگران قابل حصول و قابل دفاع باشد. طیف متنوعی از اقدامات را برای این منظور میتوان ذکر کرد، بطور نمونه برقراری کنترل کارگری در چنین واحدهایی و موظف کردن دولت به تامین بودجه لازم برای ادامه کاری این واحدها. این یک اقدام کلاسیک و شناخته شده در جنبش کارگری جهانی است و در دوره انقلاب بهمن توسط کارگران ایران با موفقیت تجربه شده است. یا میتوان بحثهای کنونی میان "متخصصان" اقتصادی ایران را بیاد آورد که بر سر اینست که با درآمد باد آورده دولت در سال جاری به سبب ترقی شدید قیمتها در بازار جهانی چه باید کرد. هنوز هیچ "متخصصی" این راه حل ساده را مطرح نکرده است که میتوان این درآمد پیش بینی نشده را در صندوق معینی زیر نظر نمایندگان کارگران گذارد و پرداخت دستمزدهای معوقه کارگران را اولویت هزینه کردن آن قرار داد. مجددا باید تاکید کنم که غرض من لزوما نه توصیه تاکتیک کنترل کارگری است و نه مطالبه پرداخت دستمزدها از محل درآمد فوق العاده نفت. منظورم تنها توجه دادن به طیف متنوعی از اقداماتی است که مطالبه و تحمیل هر یک از آنها به دولت و سرمایه داری ایران در یک توازن قوای مشخص کاملا امکانپذیر است. تشخیص اینکه در یک شرایط معین کدام اقدام مناسب است بعهده آن بخش از کارگران پیشتاز است که عملا در موقعیت هدایت اعتراضات جاری کارگری قرار میگیرند. بحث تاکنونی تنها این نکته را میتواند تاکید کند که برای گرایش سوسیالیستی در شرایط حاضر مبارزه طبقاتی در ایران نه نفس تلاش برای ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، و نه حتی مطالبات جامعتر و رادیکالتر خط فاصل با گرایش رفرمیستی را ترسیم نمیکند. در شرایطی که رفرمیسم میتواند وعده تحقق برخی از مطالبات کارگری را برای قشری از کارگران به استقرار مدل جدید توسعه اقتصادی در ایران گره بزند و مبارزات آنها را ضامن پیشبرد این هدف بورژوازی ایران قرار دهد، گرایش سوسیالیستی نیز میباید بتواند تحقق مطالبات اقتصادی فوری را منوط به اقدامات آلترناتیو دیگری قرار دهد. به درجه ای که جنبش طبقه کارگر متحدتر و آگاهتر به میدان بیاید، میتوان دامنه چنین اقداماتی را با گستردگی و جامعیت بیشتر، تا حد ارائه خطوط اصلی یک الگوی اقتصادی آلترناتیو، طرح کرد.

۳- مبارزه سیاسی. آلترناتیو سیاسی گرایش رفرمیستی در ایران امروز حمایت از جنبش اصلاحات سیاسی و دوم خرداد است. گرایش رفرمیستی دوم خرداد را عامل پیشروی دموکراتیک می‌شمارد و مدعی است که طبقه کارگر در برقراری دموکراسی مورد نظر دوم خرداد ذینفع است. در این فصل و در فصل پیش به تفصیل راجع به ماهیت طبقاتی جنبش اصلاحات و محتوای سیاسی آنچه «دولت اسلامی بورژواها» نامیدیم بحث شد، و دیدیم که در بهترین حالت نیز ایده آلی که جنبش اصلاحات تبلیغ می‌کند، یعنی "دموکراسی بمتابه روال کار دولت"، تنها در خدمت تحکیم دولت بورژوازی و سلطه بورژوازی بر اقشار و طبقات دیگر جامعه است، و هیچ دخلی به آنچه بطور کلاسیک در جنبش کارگری بعنوان رابطه الزامی میان دموکراسی و تسهیل مبارزه برای سوسیالیسم درک می‌شد ندارد. آلترناتیو سوسیالیستی کارگری در قبال جنبش اصلاحات، همانطور که در همین فصل به تفصیل بحث شد، در شرایط حاضر به میدان آوردن جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. نیز بنظر می‌رسد توفیق تبلیغات دوم خرداد در میان کارگران کمتر از اقشار دیگر جامعه بوده است. اما تنها مکانیزمی که جنبش اصلاحات سیاسی میکوشد از طریق آن حمایت کارگران را جلب کند تبلیغات علی العمومی نیست که در سطح جامعه کارگران را نیز بمنزله شهروند همچون اعضا هر قشر و طبقه دیگری مخاطب دارد. نقش گرایش رفرمیستی در جنبش کارگری اکنون دقیقاً همین است که با گره زدن مطالبات اقتصادی فوری کارگران به تغییر مدل اقتصادی، و با کانالیزه کردن اعتراضات کارگری در جهت اقداماتی که بالاتر به آن پرداختیم، بتواند اعتراضات اقتصادی کارگری را در گام بعدی به حمایت فعال سیاسی از دوم خرداد بکشاند. تاکنون هیچ مورد چشمگیری که دال بر توفیق رفرمیستها در اینکار باشد وجود ندارد، و این را میتوان حمل بر سوء ظن برحق کارگران نسبت به جنبش اصلاحات سیاسی کرد و نقطه قوتی برای فعالیت گرایش سوسیالیستی محسوب نمود.

رئوس وظایف گرایش سوسیالیستی در شرایط فعلی را در سه عرصه اصلی مبارزه طبقاتی، یعنی مبارزه نظری، مبارزه اقتصادی و مبارزه سیاسی برشمردیم. شکل دادن به جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر ایران بمنزله یک جنبش اجتماعی نیرومند در گرو مقابله موفق با گرایش رفرمیستی در هر سه عرصه است. تنها به درجه ای که جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر شکل بگیرد و ابراز وجود اجتماعی کند، بهمان درجه خواهد توانست نقش مستقلی در کشمکشهای سیاسی جاری ایران ایفا کند، چشم انداز پیشروی متفاوتی برای اقشار و

گروههای بزرگ اجتماعی بگشاید، و حتی دستاوردهای دموکراتیک راستینی را با اتکاء به نیروی مستقل خود فتح کند و پاس دارد. تحقق چنین چشم اندازی کاملاً ممکن است، اما گام اول برای تحقق آن حل همین مسائل عملی فوری بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر است که در این قسمت بررسی شد.

۸- بجای جمعبندی: طبقه کارگر و انقلاب

یک نتیجه مهم از تحلیلی که از ماهیت طبقاتی و محتوای سیاسی جنبش اصلاحات سیاسی ارائه شد اینست که برای طبقه کارگر ایران انقلاب از نظر عینی ضرورت دارد. این نتیجه گیری نه فقط از موضع چپ سازشکار متفاوت است، بلکه با موضع "سرنگونی خواهی" چپ رادیکال نیز توفیر اساسی دارد. خودویژگی وضعیت سیاسی حاضر در ایران عروج جنبش اصلاحات سیاسی و دوم خرداد است. چپ سازشکار طبقه کارگر را به حمایت از جنبش اصلاحات سیاسی فرامیخواند و مدعی است که پیشروی و پیروزی این حرکت شرایط دموکراتیکی را برقرار خواهد کرد که به سود طبقه کارگر است. در مقابل، چپ رادیکال فراخوان و شعار سرنگونی را مطرح میکند، چرا که معتقد است رژیم جمهوری اسلامی رفرم پذیر نیست و دوم خرداد تنها برای مهار نارضایتی و اعتراض توده ها دم از اصلاحات در رژیم میزند. (دقایق استدلال چپ رادیکال، عدم انسجام و تناقضات آن، و محتوای شعار "سرنگونی خواهی" در فصل سوم به تفصیل بررسی شد.) تحلیلی که در دو فصل اخیر ارائه شد، اما، بر شناخت پایه مادی و ماهیت رفرمهای مورد نظر جنبش اصلاحات سیاسی تاکید داشت، و نشان داد که رفرمهای سیاسی مورد نظر جنبش اصلاحات در رژیم موجود از نظر نظام کاپیتالیستی ایران، از نظر منافع طبقه سرمایه دار ایران، و همچنین برای بقاء رژیم حاضر هم ضروری است و هم ممکن. تحقق عملی چنین رفرمهایی البته با موانع معینی روبروست و محتاج فراهم آوردن پیش شرطهای معینی است. اما از نظر سیاسی نکته حیاتی اینست که ماهیت طبقاتی این رفرمها بدل کردن رژیم جمهوری اسلامی از «دولت سرمایه» به «دولت سرمایه دارها» است، و آنچه چپ سازشکار محتوای دموکراتیک این رفرمها میشمارد، در بهترین حالت، یعنی حتی در صورت تحقق آنچه چپ سازشکار بمثابة دموکراسی بازمیشناسد، چیزی جز "دموکراسی بمثابة روال کار دولت" نخواهد بود. و "دموکراسی بمثابة روال کار" در خدمت تحکیم سلطه بورژوازی بر جامعه است و قرابتی با آنچه بطور کلاسیک در تاریخ و تئوری سیاسی بعنوان تسهیل کننده مبارزه سوسیالیستی طبقه کارگر شناخته شده ندارد. از اینرو نه فقط در برابر رژیم موجود جمهوری اسلامی طبقه کارگر گزیری از انقلاب ندارد، بلکه در

برابر یک رژیم جمهوری اسلامی اصلاح شده، یک «دولت اسلامی بورژواها»، حتی اگر مطابق ادعاهای تندروترین اصلاح طلبان نیز به روال کار دموکراتیک گردن گذاشته باشد، همچنان انقلاب از نظر عینی برای پیشروی طبقه کارگر ضرورت دارد.

مجدداً تکرار میکنم که آنچه مورد بحث است این نکته عام نیست که از نظر طبقه کارگر همواره یک انقلاب اجتماعی در برابر هر نظام کاپیتالیستی ضرورت عینی دارد. اینجا مساله مشخص انقلاب سیاسی علیه جمهوری اسلامی مطرح است، و حکم بالا بر این تاکید دارد که در قبال رژیم جمهوری اسلامی موجود یا اصلاح شده، طبقه کارگر برای پیشروی در مبارزه طبقاتی خود هنوز هیچ راهی جز انقلاب سیاسی و سرنگون ساختن این رژیم در اختیار نخواهد داشت. این حکم ناشی از ترجیح ذهنی انقلابیون نیست، بلکه متکی به تحلیل عینی از ماهیت طبقاتی و ظرفیت سیاسی دولت و طبقات در دنیای حاضر و ایران امروز است.

دینامیسم انقلاب آتی

ضروری بودن انقلاب از دیدگاه طبقه کارگر البته به معنای وقوع اتوماتیک انقلاب نیست. همچنین زمان وقوع این انقلاب را نمیتوان پیش بینی کرد، اما میتوان با تجزیه و تحلیل دینامیسم چنین انقلابی آن نیروهای اجتماعی ای را بازشناخت که تحرک آنها میتواند موجب انقلاب باشد. در اینجا من مولفه های اصلی چنین تجزیه و تحلیلی را ذکر میکنم؛ مدلل کردن این احکام در مباحث مختلف کتاب انجام گرفته است و تکرار فشرده شان در اینجا در حقیقت جایگزین جمعبندی از مباحث تاکنونی درباره انقلاب است.

نخستین نکته اینست که با اینکه انقلاب آتی در ایران از نظر عینی راهی جز پیشروی مدام تا برانداختن نظام سرمایه داری ندارد، اما با توجه به وضعیت ذهنی طبقه کارگر، با توجه به حاکمیت یک رژیم اسلامی، و همچنین با توجه به شرایط جهانی، نمیتواند مستقیماً انقلابی سوسیالیستی باشد. انقلاب آتی، دستکم در نخستین گامهای خود، بیشک با طرح خواستهای دموکراتیک وسیع همراه خواهد بود. سوال حیاتی اینست که نیروهای محرکه چنین انقلابی کدام نیروهای اجتماعی میتوانند باشند؟

یک نتیجه مهم از مباحث تاکنونی اینست که بدون حضور یک جنبش نیرومند سوسیالیستی کارگری در صحنه سیاست ایران وقوع چنین انقلابی (که با خواستهای دموکراتیک وسیع همراه خواهد بود) نامتصور است. این حکم تنها متکی به بررسی تئوریک انتزاعی از بی پایگی طبقاتی دموکراتیسم کلاسیک

در جهان امروز و در سرمایه‌داری معاصر نیست. چرا که روشن است هیچ حکم تئوریکی نمیتواند اقشار و گروههای اجتماعی را که از نظر عینی ظرفیت تحقق پایدار خواسته‌های دموکراتیک را ندارند از مبارزه برای چنین خواستههایی منع کند. از لحاظ تئوریک نیز کاملاً متصور است که اقشار و گروههای غیر کارگر در شرایط معینی ناگزیر از مبارزه‌ای جدی بر سر خواستههای انقلابی و دموکراتیک شوند، و تجربه تاریخی نشان میدهد که شروع انقلاب الزاماً با مداخله طبقات اصلی جامعه واقع نمیشود، و چه بسا اقشار و گروههای فرعی جامعه که استارت شروع انقلاب را زده‌اند. انقلاب بهمن خود بهترین شاهد ظرفیت انقلابی چنین اقشار و گروههایی در ایران بود. در مورد انقلاب آتی ایران، آیا نمیتوان انتظار داشت که گروههایی چون جوانان یا زنان دستکم نیروی محرکه آغاز انقلاب باشند؟

برای یک تجزیه و تحلیل کوتاه از توان و ظرفیت انقلابی اقشار و گروههای اجتماعی مختلف، مقایسه شرایط حاضر با اوضاع در آستانه انقلاب بهمن مفید است. تفاوت عمده شرایط امروز با وضعیت ایران در آستانه انقلاب ۵۷ در اینست که بورژوازی ایران نه فقط اکنون انقلاب نمیخواهد، بلکه یک جنبش اجتماعی ریشه دار برای اصلاحات سیاسی در رژیم جمهوری اسلامی براه انداخته که با هدف شکل دادن به یک «حکومت اسلامی بورژواها» را تعقیب میکند. تاثیر تعیین کننده این امر بر نیروهای محرکه انقلاب در شرایط حاضر به این سبب است که جنبش اصلاحات سیاسی بورژوازی بر ظرفیت انقلابی همه طبقات و گروههای بزرگ اجتماعی ناراضی تاثیر میگذارد. مکانیسم این تاثیر گذاری چنین است که جنبش اصلاحات سیاسی با طرح "دموکراسی روال کار" قادر میشود مطالبات دموکراتیک گروههای اجتماعی و طبقات غیرکارگر را در خود مستحیل کند. این بیشک درست است که بسیاری از خواسته‌های دموکراتیک راستین توده مردم بسیار فراتر از "دموکراسی روال کار" است، اما هیچیک از این اقشار و طبقات قادر نیستند یک نظام سیاسی و اجتماعی آلترناتیو را که متناظر با دموکراسی خواهی راستین شان باشد طرح کنند. تنها یک جنبش دهقانی سراسری میتواند چنین آلترناتیوی را طرح نماید؛ امری که در شرایط حاضر ایران در چشم انداز نیست، و چه بنا به تجربه تاریخی و چه به سبب غلبه مناسبات کاپیتالیستی در روستا و مهاجرت عظیم روستائیان به شهرها، پایه مادی بسیار ضعیفی در جامعه ایران دارد.

بطور مشخص، هم اکنون جنبش اصلاحات توفیق یافته تا جنبش دانشجویی را در جهت اهداف خود کانالیزه کند، و مادام که جنبش دانشجویی شاخص تحرک عمومی جوانان است، به این طریق مطالبات دموکراتیک جوانان را بزیر پرچم

"دموکراسی روال کار" ببرد. در مورد زنان مساله متفاوت است، چرا که خصلت اسلامی حکومت باعث میشود تا جنبش اصلاحات نتواند بسادگی "دموکراسی روال کار" را پاسخگوی خواستهای دموکراتیک زنان جلوه دهد. با اینهمه، گذشته از ظهور گرایشاتی نظیر فمینیسم اسلامی، تلاش برای درجه ای از اصلاحات در قانون مدنی به سود زنان آغاز شده است و چنین اصلاحاتی میتواند جذابیتی برای بخشهایی از زنان (و حتی بخصوص زنان زحمتکش) داشته باشد. گذشته از این امر، فقدان سنت تاریخی و فقدان سنت تشکل باعث میشود تا مطالبات زنان ایران، علیرغم فراگیری عظیم خود، تنها با دشواریهای بسیار بتواند در آینده نزدیک ایران به چنان جنبش سیاسی مستقلی بشود که تحرک آن بتواند آغازگر یک انقلاب باشد.

در صحنه سیاست ایران تنها جنبش انقلابی با سابقه و صاحب سنت جنبش خلق کرد است. در یک سطح کلی میتوان گفت که حتی اگر محدودیتهای ذاتی این جنبش مانع از آن باشد تا به تنهایی بتواند آغازگر یک انقلاب باشد (امری که در شرایط متفاوتی منطقی قابل تصور است)، اما در صورت وقوع یک انقلاب بیشک چنین جنبش صاحب سنتی میتواند از نیروهای محرکه انقلاب باشد. این یک حکم عمومی است، و چیز زیادی راجع به مساله مشخص انقلاب آتی و نیروهای محرکه آن بما نمیگوید. ارزیابی ظرفیت فعلی و وضعیت حاضر جنبش خلق کرد محتاج بررسی وسیعتر و عمیقتری است. من در اینجا تنها به بررسی فشرده تاثیرات احتمالی جنبش اصلاحات بر این جنبش اکتفا میکنم. تا آنجا که مساله ملی کرد یک رکن شکل دهنده به جنبش انقلابی خلق کرد است، میتوان دید که ظهور جنبش بورژوازی برای اصلاحات سیاسی قطعاً بر آن تاثیر میگذارد. بخش اعظم بورژوازی کرد بسرعت میرود تا سهم خود در قدرت سیاسی را با تلاش برای مشارکت در «دولت خود بورژواها» در ایران جستجو کند. لازم به تاکید است که این حکمی است درباره بورژوازی کرد، و نه سازمانهای سیاسی ای که سنتا ناسیونالیسم کرد را نمایندگی کرده اند. سازمانهای ناسیونالیست کرد بمثابه یک نهاد سیاسی با قدمت، دینامیسم سیاسی خاص خود را یافته اند و تقریباً به تمامی ناسیونالیسمی را نمایندگی میکنند که متناظر با گذشته کردستان (یک کردستان پیشاصنعتی و پیشامدرن) است و نه حال آن. تلاش برای نمایندگی ناسیونالیسم کرد در دوره حاضر از نظر سیاسی بناگزیر غیر رادیکال و غیر انقلابی خواهد بود؛ زیرا همانطور که گفتیم جنبش اصلاحات سیاسی راههای جدیدی برای مشارکت بورژوازی کرد در قدرت دولتی را نشان او میدهد. به این ترتیب، اگر جنبش خلق کرد بخواهد همچون دوره گذشته در دوره حاضر نیز بمثابه یک جنبش

انقلابی ایفای نقش کند، می باید هرچه بیشتر رنگ ملی را از خود بزداید و هرچه بیشتر مستقیماً بمتابه جنبش زحمتکشان در کردستان، جنبشی که طبقه کارگر جوان در کردستان ستون فقرات آنرا میسازد، ظاهر شود. بیشک زمینه یک جنبش انقلابی وسیع در کردستان از هر جای دیگر ایران قویتر است، اما از همین تحلیل کوتاه نیز می بینیم که در اینجا نیز این تنها طبقه کارگر سوسیالیست خواهد بود که ضامن بسیج موفقیت آمیز یک جنبش انقلابی میتواند باشد.

تنها طبقه کارگر است که بالقوه میتواند از تاثیر جنبش اصلاحات بری بماند. طبقه کارگر نیز مانند تمام اقشار و گروههای اجتماعی ناراضی، در شرایط امروز ایران به آزادیهای سیاسی و تحقق مطالبات دموکراتیک نیاز دارد؛ اما از آنجا که منافع بنیادی طبقه کارگر در تضاد دائمی با کارکرد نظام سرمایه داری قرار دارند، طبقه کارگر به اعتبار اهداف سوسیالیستی اش از نظر عینی ناگزیر است تا تحقق هر درجه از خواستههای دموکراتیک خود را اهرمی برای تعرض به سرمایه و دولت آن قرار دهد. همین واقعیت باعث میشود تا طبقه کارگر اولاً از زاویه اهداف طبقاتی اش جذابیتی در "دموکراسی روال کار" نبیند، و ثانیاً بالقوه بتواند برای تحقق مطالبات کلاسیک دموکراتیک مبارزه کند بی آنکه به نقطه سازشی با نظام و دولت سرمایه داری برسد. بدل شدن این بالقوه به بالفعل تنها در گرو اتحاد و خودآگاهی سوسیالیستی طبقه کارگر است.

چنین تحلیلی از دینامیسم انقلاب آتی ایران نشان میدهد که بدون ورود طبقه کارگر سوسیالیست به صحنه سیاست وضعیت انقلابی واقع نمیشود. تجربه انقلابات قرن نوزدهم و بیستم نشان میدهد که، در شرایطی مشابه ایران امروز، اعتصابات وسیع و گسترش یابنده کارگری، با تلفیق خواستههای اقتصادی و سیاسی، رایج ترین شیوه آغاز یک انقلاب است. شورشهای کور و تکرار شونده در شهرهای ایران بیشک حاکی از نارضایتی عمومی است، اما بدون حضور نیروی کارگران سوسیالیست نمیتواند به یک وضعیت انقلابی منجر شود. حتی برعکس، بعید به نظر میرسد شکل حاد شورشهای کور بتواند توده مردم را به میدان بکشاند. هر کس که واقعا خواهان انقلاب علیه جمهوری اسلامی است امروز میباید از تلاش برای بسیج سوسیالیستی طبقه کارگر حمایت کند. گسترش سوسیالیسم در جنبش کارگری در عین حال تنها راه واقعی برای تدارک انقلاب علیه رژیم موجود است.

در یک وضعیت انقلابی

با اینهمه وقوع انقلاب بعنوان یک پدیده اجتماعی همچون زلزله بنا به ذات

خود غیرقابل پیش‌بینی است. انقلابی‌ای مثل لنین در ژانویه ۱۹۱۷ در سخنرانی‌ای گفت که نسل او انقلاب را نخواهند دید و کمتر از دو ماه بعد انقلاب دوم روسیه واقع شد. امکان انفجار انقلابی در ایران امروز وجود دارد. غیر ممکن نیست که انقلاب بدون آمادگی و حضور طبقه کارگر سوسیالیست آغاز شود. مساله اصلی اینست که در یک چنین وضعیت انقلابی چه باید کرد؟ نخست اینکه تحلیل ما از دینامیسم انقلاب آتی نشان می‌دهد که چنین انقلابی تنها به درجه‌ای که طبقه کارگر سوسیالیست بتواند ابتکار عمل را در دست بگیرد امکان پیشروی دارد. دل بستن به قدرت خلق الساعه انقلاب، در شرایطی نظیر ایران امروز، اشتباه بزرگی است. بدون آمادگی و دخالت صف مستقل سوسیالیستی کارگران، یا انقلاب به سرعت سرکوب می‌شود و با استقرار ارتجاع هار سیاسی جایگزین می‌شود، و یا انقلاب از سوی بورژوازی بمشابه مسیر نامنتظری برای تحقق پروژه شکل دادن به «دولت سرمایه داران» بکار گرفته می‌شود. تجربه اندونزی در چند سال اخیر نشان داد که وقتی ابتکار عمل از دست اصلاحگران بورژوا خارج شد و امواج انقلابی سوهارتو را جارو کرد، چگونه با قدرت یابی نئومدرنیستهای اسلامی همچون عبدالرحمن وحید حاصلش نصیب بورژوازی اندونزی گردید. انقلاب اندونزی البته هنوز فیصله نیافته است، اما همه قرائن حکم به روند عادی شدن اوضاع بسود تحکیم یک دولت متعارف بورژوازی می‌دهد. در صورت وقوع شرایط انقلابی در ایران، و در صورت ناآمادگی طبقه کارگر، این امکان نیز منتفی نیست که چنین انقلابی، حتی وقتی بسیاری از اصلاحگران فعلی را از گردونه سیاست بیرون میندازد، حلقه‌ای در تکوین دولت سرمایه داران در ایران گردد.

از نقطه نظر فعالین سوسیالیست کارگری، در صورت وقوع شرایط انقلابی، وظیفه آنها کماکان تلاش برای به میدان آوردن صف مستقل طبقه کارگر سوسیالیست است. در این شکی نیست که پارامترهای فعالیت در یک وضعیت انقلابی تفاوت کیفی‌ای با شرایط غیر انقلابی دارد، و قطعاً وظایف نوینی در دستور کار فعالین سوسیالیست می‌گذارد، اما محتوای وظایف سوسیالیستهای کارگری در هر دو این شرایط یکسان است. نکته پیداست که در یک شرایط انقلابی هیچ سوسیالیست کارگری نمیتواند به کار روتین دل خوش کند. وقوع یک شرایط انقلابی بیشک مسائل سیاسی حادی را در دستور کار فعالین سوسیالیست کارگری می‌گذارد که نادیده گرفتن آنها بمعنای کنار کشیدن از فعالیت با معنای سیاسی است. اما نکته حیاتی اینست که در چنین شرایطی نیز، علیرغم وظایف جدید، شاخص سنجش فعالیت‌های واقعا سوسیالیستی و کارگری ابدا نمیتواند علی‌العموم "سوق دادن انقلاب به جلو" باشد، بلکه تنها

شاخص واقعی افزایش میزان آگاهی، اتحاد، تشکل، و پیشروی سوسیالیستی کارگران است. شرایط انقلابی از بسیاری لحاظ تسهیل کننده پیشبرد چنین وظایفی هستند، چرا که موقعیت انقلابی پاسخهای انقلابی میطلبد. اما تنها پاسخ واقعا انقلابی به مسائل انقلاب آتی ایران از عهده طبقه کارگر سوسیالیست ساخته است.